

چپ در کردستان، یک بازینی مختصر!



نوشته: سامی روشن

چپ در کردستان، یک بازینی مختصر!

سامی روشن

هم اکنون موقعیتی که چپ در آن گرفتار است یک روند پیوسته و تدریجی تکامل یک وضعیت بحرانی را نشان میدهد که مدتهاست گریبانگیر آن است، و موجب شکل گیری یک جنبش انتقادی در میان طیفهای مختلف علیه چنین وضعیتی گشته است. امروز ما شاهد تلاشهای نسبتاً جدی تری جهت ریشه‌یابی علل چنین بحرانی و همچنین بررسی و ارزیابی دلایل وجودی آن به منظور بیرون آمدن از چنین وضعیتی هستیم . ما با یک جنبش انتقادی چه از درون و چه از بیرون تشکلهای موجود روبرو هستیم که از زوایا و دیدگاههای متفاوتی به این مسئله پرداخته و گاهآلترناتیوهای مختلفی را هم به منظور چاره جویی در این زمینه مطرح می‌سازند. بعضی از این دیدگاهها و سیاستهای مطرح شده فاقد درافزوده‌ای بسوی پیشرفت بوده‌اند و این را عملاً نیز نشان داده‌اند. وجود بعضی از این دیدگاههای انحرافی نه تنها به حل بحران چپ کمکی ننموده بلکه به وخامت آن نیز افزوده و خود به مثابه سدی در مقابل بازسازی و اقتدار مجدد یک چپ اجتماعی عمل میکنند. قطعاً بدون یک تحلیل درست از دلایل گرفتار آمدن چپ به بحران کنونی راه برون رفت از این بحران، و به این معنی بازیابی انسجام مجدد جریانی که درآینده کل حرکت سوسیالیستی در کردستان را نمایندگی کند، ممکن نخواهد بود.

نوشته حاضر تلاشی است در این راستا که دیدگاه متفاوتی را در زمینه تحلیل و بررسی از گذشته چپ و کومه‌له مطرح می‌سازد و به منظور کمک و پاسخگویی به معضلات چپ و بررسی موانع پیش پای آن به بعضی از مواضع

سیاسی و نظری و جنبه‌های کار و فعالیت عملی ما به مثابه یک گرایش و حرکت سوسیالیستی در کردستان خواهد پرداخت.

واضح است که تنها نقد نظری و سیاسی جریان چپ موجود و دیگر دیدگاه‌ها به تنهایی نمیتواند دلیلی باشد برای خاتمه یافتن بحران. بلکه این تنها به عنوان یک اقدام و گام ضروری و اولیه است که میتواند در جهت تقویت و بازسازی جریان کومه‌له و یا به بیانی دیگر قدم پیش گذاشتن و در نهایت کمک به شکل‌گیری یک جریان چپ واصل و اجتماعی باشد که تداوم سنتهای و ارزشهای انقلابی و اجتماعی کومه‌له را هدف و در دستورکار خود داشته باشد. چپی که نگاهش به جامعه طبقاتی و مناسبات موجود کنونی را از منظر و دید یک طبقه معین اجتماعی مورد ارزیابی و واریسی قرار میدهد. از زاویه منافع یک طبقه خاص اجتماعی به مسائل جامعه میپردازد. موضعگیری، سیاست و برنامه‌هایش بر همین اساس استوار است، و این را نه تنها از لحاظ نظری یعنی جانبداری و وفاداری به تئوریهای سوسیالیسم علمی - که حل ریشه‌ای و رادیکال و انقلابی مسائل و معضلات جامعه را مد نظر دارد - بلکه از آن مهمتر از لحاظ پراتیک اجتماعی هم چنین ادعاهایی را در عمل پیگیری و نسبت به پیشبرد و اجرای آنها پایبند و متعهد است.

این را هم اضافه کنم که هدف از طرح بحث فوق و صحبت از بحران در چپ و مشخصاً کومه‌له و پرداختن به گوشه‌هایی از تاریخ و گذشته این جریان به هیچ وجه تنها بازگو کردن صرف و دادن مدال به این و آن و یا آنطور که امروزه در میان تشکلهای موجود رایج است نوشتن دستاوردها به حساب گروه خویش و انداختن بارخطاها و اشتباهات به گردن دیگران نیست، بلکه قبل از هرچیز درس گرفتن از تجارب گذشته و آموختن و بکارگیری و استفاده از این آموزه‌ها در مبارزه و درآینده است. بررسی و نتیجه‌گیریهای سیاسی از تحولات و تجارب تاریخی است که ما را در پیدا کردن و تعیین درست مسیر حرکتمان درآینده کمک خواهد نمود. با این توضیحات کوتاه به بحران در چپ و مشخصاً کومه‌له خواهیم پرداخت.

بحران در چپ و کومه‌له!

قبل از وارد شدن به مطلب بهتر است قبلاً تاملی بر "وجود بحران در وضعیت موجود" که صحبتش رفت، داشته باشیم که اساساً بحران به چه معنی است و آیا واقعا بحرانی وجود دارد؟ آیا انشعابات و انشقاق در درون جریان چپ و مشخصاً کومه‌له دال بر وجود بحران است؟ آیا این انشعابات اجتناب پذیر بودند؟ چگونه و از چه مقطع زمانی و از همه مهمتر چرا و به چه دلیل چپ در کردستان دچار چنین بحران عمیقی گردید و بالاخره چرا چنین اتفاقی افتاد و منشأ چنین تحوли به کجا بر میگردد و چه عوامل و فاکتورهایی نقش تعیین کننده داشته‌اند؟ این سئوالات و بیشتر از این نیز در همین رابطه مطرح هستند که باید جواب بگیرند. همه اینها و جستجوی پاسخ به چنین مسئله‌ای ضرورتاً ما را به گذشته، بررسی و ارزیابی بعضی اتفاقات و تحولاتی میکشاند که برای پاسخ دادن به چنین مسئله‌ای مهم هستند و از این منظر پرداختن به آنها حیاتی است.

ابتدا در ارتباط با خود بحران و تعریف از آن باید گفت که بحران در اساس چیزی نیست جز بی‌افقی در سیاست و استراتژی سیاسی، بن بست یک جریان یا یک حزب سیاسی در پیشبرد سیاستهایش، یعنی اینکه سیاستهای یک حزب سیاسی جوابگوی نیازهای مبارزاتی و معضلات اجتماعی در جامعه نباشد تحولات اجتماعی در درون جامعه با تحولات یک حزب در یک جهت و درمسیری هماهنگ و منطبق نباشد و این در ادامه منطقی خود عملاً منافع جنبش را با منافع حزبی در تناقض قرار میدهد در چنین حالتی یک حزب یا جریان سیاسی با خطر رکود و بن بست و انزوای سیاسی روبرو میشود، و یاس و ناامیدی جای شادابی و سرزندگی در میان فعالین چنین جریان و حزبی را میگیرد و در نهایت انشعاب و پراکندگی اجتناب ناپذیر می‌گردد. پدیده بحران با انشعاب دومقوله متفاوتی هستند و از هر دو نمیتوان یک برداشت واحدی نمود. هر انشعاب را نمیتوان بحران نامید. انشعاب در یک جریان یا حزب سیاسی

ممکن است اتفاق بیفتد بدون آنکه بتوان آنرا بحران نام گذاشت . در مواردی انشعاب برای رفع بحران ضروری است. اما در بیشتر موارد انشعاب راه حل مناسبی برای خلاصی از بحران نیست پیش آمدن بحران در یک جریان به هیچوجه به میزان نفوذ و وسعت و بزرگی یا محدودیت و کم نفوذی یک جریان در میان توده ها بستگی ندارد مضافاً اینکه فاکتورها و عوامل زیاد و متعددی در یک مقطع زمانی خاصی میتوانند در تسریع و یا به عقب انداختن یک بحران کمک و یا موثر واقع شوند اما آنچه در نهایت میتواند بطور ریشه‌ای در رفع بحران نقش اصلی ایفا کند اصلاح سیاستها و استراتژی سیاسی از لحاظ نظری و برنامه عملی است که چنین بحرانی را موجب گشته است . یعنی در حقیقت اتخاذ سیاست و برنامه عملی که منطبق با نیازهای مبارزاتی و در جواب دادن به معضلات اجتماعی درون یک جامعه و برچنین اساسی پی ریزی گردیده باشند.

برای درک مشخص بحران کومه له و ریشه یابی دلایل آن باید قبل از هرچیز به گذشته و تاریخ خود این جریان رجوع کرد. بدون پرداختن به تاریخ کومه له که مسلماً بخشی از تاریخ جنبش انقلابی کردستان هم هست محال است ما بتوانیم تبیین درستی از این بحران داشته باشیم .

امروز وقتی که ما به موضوعات مورد مشاجره و اختلافات درون نیروهای چپ نگاه کنیم درصد زیاد و بالایی و حتی به جرأت میتوان گفت که بیش از نود درصد این اختلافات مربوط به ماهیت کومه له حال چه از نقطه نظر ایدئولوژیکی و نظری و یا سیاسی و موضوع فعالیت آن یعنی جامعه کردستان و جنبشهای اجتماعی آن را تشکیل میدهد. البته این تا حدود زیادی طبیعی و قابل فهم است چرا که ریشه های عمیق اجتماعی جریان کومه له برای هیچ کسی و هیچ حرکت جدی سوسیالیستی در کردستان قابل نظر کردن نیست . هر کدام از جریانات و تشکلهای موجود سعی میکنند که بنا به مصالح و منافع سازمانی و گروهی خود تفسیر و تصویری از کومه له و گذشته آن مطرح کنند که با سیاستها و اهداف امروزی آنها منطبق باشد. حتی اگر این تصویرها

تاریخ واقعی کومه له در تناقض آشکار قرار گرفته باشد که در بیشتر موارد چنین است. تحریف تاریخ کومه له به صورت یک امر شمنز کننده و نفرت برانگیزی تبدیل گشته است هرکجا که لازم باشد کومه له یک جریان چپ و مارکسیستی در گذشته قلمداد میشود و هر کجا هم مصلحت سازمانی و گروهی ایجاب کند به یک جریان ناسیونالیست یا شبیه ناسونالیست تبدیل میشود. یک جریان، کومه له را کردستانی تعریف میکند و آنرا به تاریخ و گذشته گرایشات و جنبش ناسیونالیستی متصل میکند و از هر آنچه که به کمونیست بودن کومه له مربوط میشود فاکتور میگیرد. جریان دیگری کومه له را سراسری تصویر میکند و آنرا از منشأ واقعی و ریشه های اجتماعی و تاریخی آن دور میکند و این را به حساب کمونیست بودن کومه له میگذارد. در این میان آنچه که نادیده گرفته و کنار گذاشته میشود خود تاریخ واقعی کومه له است. تاریخی که نه تنها مورد اختلاف و مابه در دسری برای تحریف کننده گان آن گشته است بلکه خود این تاریخ واقعی میتواند به نوعی بیانگرو توضیح روشن این بحران باشد و یا به عبارتی دیگر توضیح درست آن را در خود نهفته دارد. اما واقعیت چیست؟

واقعیت اینست که پدیده‌ای به اسم کومه له از همان بدو موجودیتش متعلق به گرایش چپ و کمونیست و محصول جامعه کردستان بوده است. برای بسیاری این قابل پذیرش نیست . عدم پذیرش و عدم درک کل این واقعیت موجب گشته است که هیچکدام از این جریانات و دیدگاهها نتوانند یا نخواهند در شناخت و ارائه راه حل برای آینده این جریان سیاست عملی درستی اتخاذ و درپیش بگیرند. این تعریف از یکطرف ماهیت کومه له را بیان میکند و از طرف دیگر منشأ و خاستگاه اجتماعی آن را نشان میدهد. به باور من خود این دومیست یعنی موضوع هویت کومه له، نوع گرایش و نوع کمونیسم زمینی و اجتماعی کومه له که در یک مقطع معین تاریخی آنرا نمایندگی میکرد و خاستگاه اجتماعی و موضوع فعالیت آن یعنی کردستان و جنبشهای اجتماعی آن ، دو فاکتور اصلی و تعیین کننده هستند که بحران کومه له و چپ در

کردستان اساساً ناشی از چگونگی برخورد به آنها و پایه اصلی آن را تشکیل می‌دهند که من تلاش میکنم بیشتر آنرا توضیح دهم.

چهارچوب بحثی که من می‌خواهم مطرح کنم مبتنی بر بررسی کوتاه از بعضی تحولات و مقاطعی مشخص از جنبش کردستان و جایگاه و موقعیت فعالیت‌های جریان کومه‌له در این تحولات و سپس نتیجه گیری‌های کنکرتی است که به تدریج تلاش میکنم آنها را مطرح سازم . اما در اینجا به منظور توجه دادن به اهمیت موضوع و تفاوت دیدگاهی که من در بحث دنبال میکنم اشاره به نکاتی را در این خصوص مفید میدانم.

از نگاه من کومه‌له در یک مقطع زمانی معینی با همه کمبودهایش به مثابه یک جریان چپ اصیل، و انقلابی قد علم کرد و از زاویه منافع کارگر و زحمتکش و مردم محروم جامعه و جنبشها و اعتراضات آنها سیاست‌هایش را در جامعه مطرح و دنبال کرد. کومه‌له منافع جدا از مطالبات و خواسته‌های این جنبشها نداشت، و علیرغم هر اشکال و کمبودی مانند هر جریان انقلابی و رزمنده که میتواند داشته باشد، از لحاظ عینی و ابژکتیو یک گرایش چپ و کمونیستی و زمینی را نمایندگی میکرد. مظهر و تجسم یک جریان واقعی و اصیل چپ در محیط فعالیت خود در کردستان بود و همین مسئله هم آنرا توده‌ای و اجتماعی نمود و نقطه تفاوتش با دیگر جریان‌ها چپ گردید. به همین اعتبار هم نمایندگی کل جریان رادیکال و چپ و انقلابی جامعه را مینمود . امروز چنین نیست، و منافع سازمانی و گروهی با منافع جنبش‌های اجتماعی همسو و منطبق با هم نیست. هیچ کدام از سازمانها و تشکلهای موجود نه از لحاظ سیاسی و نه تشکیلاتی گرایش چپ و سوسیالیستی درون جامعه کردستان را نمایندگی نمیکند. سیاستها و استراتژی سیاسی این جریان‌ها نه تنها جوابگوی نیازها و معضلات اجتماعی در جامعه نیست، بلکه در تناقض با آن قرار دارد. به بیانی واضح تر عدم وجود یک استراتژی سیاسی شفاف و روشن منطبق با وضعیت واقعی جامعه کردستان خود پایه و ریشه بحرانی را تشکیل میدهد که دامنگیر جریان چپ و کومه‌له است. امروز هم بعد از سه دهه

هنوز کل جریان چپ و کومه‌له فاقد چنین استراتژی و برنامه روشنی است. من سعی خواهم کرد که از نقطه نظر تاریخی و با اتکا به تجارب عملی تا کنونی آنرا مورد بررسی قرار دهم و نشان دهم که منشأ و شروع بحران در چپ و کومه‌له نه در انشعابات اخیر و نه حتی در انشعاب اولیه درحکا، بلکه نطفه آن به دوران قبل ازحکا بر میگردد. دورانی که کومه‌له نتوانست در یک مقطع معینی بویژه بعد از سرکوب و ختم انقلاب درسال شصت تحلیل درست و همه‌جانبه‌ای از تحولات و اوضاع سیاسی که در جامعه ایران و بخصوص در کردستان پیش آمده بود داشته باشد و جواب درست، منطقی و مناسبی به این تحولات و معضلات پیش آمده در آن شرایط را بدهد. دورانی که کومه‌له بجای اتخاذ یک سیاست و استراتژی واقعینانه و مشخص برای جوابگویی به جنبش عظیمی که در راس آن قرار گرفته بود با بازتعریف خود به عنوان یک جریان سراسری وظایف و اهداف دیگری را در این ابعاد در دستور کار خود قرارداد که نه بریک تحلیل واقعی و عینی و درست از وضعیت جامعه و تحولات پیش آمده در آن متکی بود نه با توان و وضعیت واقعی کومه‌له هم‌تراز و سازگار بود و نه هیچوقت از عهده آن برآمد و نه هرگز هم عملی شدند. دورانی که وارد شدن کومه‌له به پروسه تلاش برای شکل دادن به یک جریان سراسری میتواند یکی از عوارض طبیعی آن راه و مسیری باشد که کومه‌له برای خود و به این اعتبار هم برای کل جنبش کردستان انتخاب نمود، مسیری که میتوانست تنها راه نباشد و الزاماً هم به اینجا ختم نگردد .

من در شروع بحث بطور فشرده در مورد خود کومه‌له و ماهیت آن نکاتی را مطرح خواهم نمود. چنین ضرورتی از آنجا ناشی میشود که امروز چه از طرف جریان‌اتی که خود را با این نام تداعی میکنند و چه از جانب نیروهای دیگری تعبیرهای متضاد و مختلفی از آن رو به بیرون و به جامعه داده میشود. درعین حال همچنانکه گفته شد این مسئله صرف نظر از وجود اختلاف نظر پیرامون آن و استنتاجات سیاسی که در شرایط کنونی از آن به منظور بهره‌برداری از اعتبار جریان اجتماعی کومه‌له از جانب تشکیلاتهای

موجود میشود، قطعاً به مثابه یک موضوع مهم در ادامه بحث و در شناخت بحران کنونی هم ما را یاری خواهد داد.

کومه‌له، هویت طبقاتی آن!

در این مورد مباحث زیادی صورت گرفته است و قصد تکرار ملال آور آنها را ندارم اما از یک زاویه دیگری میخواهم به این جنبه از مسئله بپردازم که به نوعی ربط به بحث بحران در چپ و کومه‌له پیدا خواهد کرد. ابتدا ما باید این مسئله را برای خودمان روشن کرده باشیم که آن ارزشها و معیارها، آن اصول اعتقادی و باورها و پرنسیپهایی که میتوانند شاخص و معرف هویت یک جریان چپ باشند کدامها هستند. برای مثال تئوری و مسائل ایدئولوژیک چه جایگاهی دارند، سیاست و استراتژی و تاکتیک چه وزنی پیدا میکنند، پراتیک و عمل انقلابی و اجتماعی و بلاخره اصول و پرنسیپهای اخلاقی و....، کدام یک از این عوامل برای قضاوت کردن ما فاکتور تعیین کننده هستند. عدول و استنکاف و یا بر عکس پیروی و تابعیت از کدامیک از اینها از نقطه نظر ما جریانی را میتوان چپ و یا غیر چپ قلمداد و ارزیابی نمود. ما میدانیم که همه این فاکتورها هر کدام در جایگاه واقعی خودشان مهم هستند و در هیچ شرایطی کم توجهی به آنها قابل توجیه نیست و همگی آنها به نوعی در یک ارتباط منطقی و دیالکتیکی با هم قرار دارند و بر همدیگر تاثیر گذارند و در مجموع یک کلیت را در شکل دادن به هویت سیاسی و طبقاتی یک جریان تشکیل میدهند. اما بنظر من همچنانکه مارکس و پیروان وفادار به متدولوژی وی، از زاویه و دیدی ماتریالیستی به عنوان یک وجه مشخص و جوهر اولیه یک نگرش کمونیستی بر نقش اساسی و تعیین کننده پراتیک اجتماعی انسان در پیشرفت و تکامل تاریخی جامعه بشری همیشه تأکید نموده اند، و نیروی محرکه تاریخ بشری را چیزی جز مبارزه طبقاتی و خود انسان را به عنوان عنصر فعال و موثر و تاریخ ساز آن نمیدانند، آنچه که از همه مهم تر است و میتواند مبنای اصلی قضاوت و تشخیص ما باشد عمل و پراتیک انقلابی و اجتماعی یک جریان است که در نهایت میتواند تعلق و یا عدم تعلق آنرا به یک

گرایش طبقاتی معین در درون یک جامعه و در بطن یک مبارزه اجتماعی نشان دهد. پراتیک موثر و عمل انقلابی پیشبرنده، آن شاخص و معیاری است که میتوان بوسیله آن درستی یا نادرستی یک تئوری، استراتژی، تاکتیک و یا یک سیاست معینی را مورد آزمایش و تجربه قرار داد و به محک زد.

تا آنجا که به کومه‌له و گذشته این جریان مربوط میشود تفاوت اساسی جریان کومه‌له با دیگر جریانات چپ در واقع در این مسئله بود که کومه‌له بر خلاف دیگر نیروها و جریانات چپ نگاهش به مبارزه طبقاتی و نقش و جایگاه تئوری نگاهی روشنفرانه و آکادمیستی نبود. کومه‌له و رهبران و کادرهای اصلی این جریان هیچوقت از سر تئوری وارد مبارزه نشدند. آنها به درستی شرکت در مبارزه طبقاتی و اجتماعی و دخالت مستقیم و فعال در اعتراضات و حرکات توده‌ای و تلاش برای سمت و سو دادن و رهبری کردن آنها را هدف اصلی در برابر خود قرار داده بودند و برای جواب گویی به معضلات پیش روی جنبشهای اعتراضی و اتخاذ سیاست درست و انقلابی آنچه در توان داشتند بکار می‌گرفتند تا به امر پیشبرد و ارتقا و سرانجام پیروزی این اعتراضات و جنبشهای اجتماعی یاری رسانند. در این پروسه با تلاش بی شائبه و به دور از هر نوع تعصب سکتاریستی و تنگ نظرانه‌ای میکوشیدند کمبودها و نارسائیهایی که جزئی از وجود هر مبارزه انقلابی است را بدون اغماض و چشم پوشی به انتقاد بگیرند و از جمله در زمینه مسائل تئوریک هم اگرچه شرایط مبارزاتی که در آن قرار گرفته بودند بعضی مواقع امکان و فرصت کافی را برای پرداختن به آن را برای آنها محدود ساخته بود اما هر جا که اندیشه و نظری که میتوانست در پیشبرد این مبارزه راهگشائی حاصل کند، صمیمانه از آن استقبال مینمودند. برعکس ادعایی که میشود و جریاناتی که کومه‌له را به بی تئوری و بی سیاسی متهم میکنند مواضع و سیاستهایی که کومه‌له در جواب دادن به مسائل اجتماعی آن دوره مطرح ساخت و حقانیت و درستی آنها که در اساس موجب اجتماعی و توده‌ای شدن کومه‌له نیز گردیدند، نشان دهنده و بیانگر این است که کومه‌له دارای تئوری بود و یک نوع تئوری هر چند غیر مکتوب هم بوده باشد ناظر بر پراتیک آن بود و از این لحاظ نه

تنها کومه‌له "جناح عقب مانده و ناسیونالیستی چپ ایران" نبود بلکه واقعیات تاریخی و اجتماعی نشان داد که کومه‌له از همه جریان‌ها چپ آن دوره واقع بین تر و رادیکال‌تر بوده است و برخوردش به تئوری هم علیرغم نارسائیها و کمبودهایی که در این زمینه داشت درست تر و اصولی تر بود. بعضی از جریان‌ها چپ در آن زمان مدتها و حتی سالها پیرامون این یا آن موضوع نظری و یا تئوریک در محافل خود به بحث و فحص می‌پرداختند بدون اینکه کمترین تأثیر پذیری یا تأثیر گذاری بر محیط پیرامونی خود و بر تحولات اجتماعی درون جامعه داشته باشند. تئوری به شیوه انتزاعی در دستگاه فکری رهبری کومه‌له جایگاه آنچنانی نداشت. مسائل تئوریک و مقوله چپ و کمونیست بودن جدا از یک مبارزه واقعی و عینی و اجتماعی و در دفاع از منافع کارگر و مردم زحمتکش و محروم جامعه در عمل و در این مبارزه معنای دیگری برایش نداشت. تئوری تا آنجا برای کومه‌له ارزش و معنایی داشت که بتواند در خدمت امر مبارزه طبقاتی و اجتماعی باشد. کومه‌له نگاهش به تئوری یک نگاه صرف ایدئولوژیک نبود، بلکه قبل از هر چیز به عنوان یک حزب و جریان سیاسی کاربرد آن در مبارزه طبقاتی و اجتماعی و کمک به امر پیشبرد جنبشهای اجتماعی و اعتراضی مورد توجهش بود. اگرما بخواهیم قضاوت درست و منطقی از کومه‌له و ماهیت آن در گذشته داشته باشیم، قبل از هر چیز دیگر باید به نقش و جایگاه کومه‌له و تأثیر گذاری آن بر جنبشها و حرکات اجتماعی بپردازیم. بررسی دخالتگری کومه‌له و تأثیر گذاری این جریان بر تحولات اجتماعی در دوره‌های مختلف میتواند جایگاه و مکان واقعی آنرا به ما نشان دهد. چرا که هر شخصیت یا گروه سیاسی در درجه اول بیانگر منافع و خواسته‌های یک قشر اجتماعی معینی است. جدا نمودن سرنوشت یک گروه سیاسی از طبقات و تاریخ طبقاتی، و جدا کردن تاریخ از جمله تاریخ احزاب سیاسی از طبقات اجتماعی امری نادرست و با نگرش و متد مارکسیستی مغایرت دارد. میخواهم این نتیجه را بگیرم که نقش و جایگاه کومه‌له در مبارزه طبقاتی به مثابه یک جریان اجتماعی خود به بهترین وجهی بیانگر آن شاخص‌های اصلی هویتی کومه‌له است که تجسم یک جریان چپ

و واقعی و در عین حال زمینی و اجتماعی را به ما نشان میدهد. تنها بررسی تحولات نظری و فکری این جریان کافی نیست و این کار نه تنها و به هیچ وجه با یک تحلیل درست و در عین حال ماتریالیستی سازگار نیست بلکه استفاده از چنین روش و متدی ما را در ارزیابی جایگاه و موقعیت اجتماعی و طبقاتی آن دچار اشتباه میکند. قضاوت نادرست بعضی از تشکیلاتهای موجود در مورد کومه‌له بر مبنای چنین متد و روشی صورت میگیرد که من در ادامه بحث در این مورد بیشتر به آن می‌پردازم. اما عجالتاً در اینجا به نکاتی در خصوص دو نگرش انحرافی در ارتباط با ماهیت کومه‌له اشاره‌ای کوتاه خواهم نمود.

تبیین‌های انحرافی از ماهیت کومه‌له !

امروز در رابطه با جریان کومه‌له و ارزیابی از ماهیت سیاسی و طبقاتی آن و در بررسی تاریخ و گذشته آن، ما اساساً با دو نگرش انحرافی متفاوت روبرو هستیم که هر دو این نگرشهای انحرافی ارزیابی‌های بیرونی و مغایر با واقعیت، تحریف شده از جریان کومه‌له بدست میدهند. من به منظور نشان دادن نادرستی این نوع برداشتها و قضاوتهای انحرافی و بی پایه در مورد کومه‌له، در این زمینه و در مورد هر کدام از آنها به اختصار چند نکته را مطرح خواهم ساخت.

یکی از دیدگاه‌های فوق که بعضی از جریان‌ها موجود و بویژه شاخه‌های مختلف کمونیسم کارگری آنرا نمایندگی میکنند، و تا حدودی در میان کومه‌له حاکم با رعایت و حفظ بعضی تفاوتها به آن سمپاتی نشان داده میشود، از یک موضع نادرست و به روش و شیوه کاملاً ذهنی‌گرایانه و به دور از هر نوع واقع بینی و با درکی کاملاً کلیشه‌ای و دگم از اصول و باورهای چپ با برجسته کردن یکجانبه نقش تئوری و اندیشه‌های نظری در مبارزه با خاطر نشان ساختن مواردی از کمبودهای کومه‌له در این زمینه و در گذشته به این نتیجه رسیده‌اند که جریان کومه‌له را به مثابه یک جریان کمونیست ارزیابی نکنند و در بهترین حالت آنرا متعلق به طیف چپ ناسیونالیسم کرد به حساب

آورند. از نقطه نظر آنها تنها وقتی کومه‌له تماماً چپ و کمونیست میشود که به جریان سراسری حکا ملحق میگردد. یعنی در واقع سراسری بودن معیار هویتی و ایدئولوژیکی پیدا میکند و بر چنین اساسی مورد محک قرار میگردد^۱.

در چنین دیدگاهی چپ و کمونیست بودن مقیاس و معیار جغرافیائی دارد و کومه‌له به خاطر توجه و تمرکزش به محیط فعالیت خود یعنی کردستان، مورد سرزنش قرار میگیرد و ظاهراً به دلیل کم توجهی به امر سازماندهی کارگران در دیگر مناطق ایران - بطور مثال شرکت نفت و - مورد انتقاد شدید است و بنابراین از زاویه دید آنها چنین جریانی با چنین نارسائیها و کمبودهای فاحشی که حتماً جنبه ایدئولوژیکی هم دارد و ریشه در جهانبینی انحرافی آن! درازبایی آنها جایگاهی جز قرار گرفتن در صف نیروهای ناسیونالیستی ندارد. اینکه آیا کومه‌له در اساس و بطور واقعی میتوانست یا از چنین موقعیت و جایگاهی برخوردار بود که بتواند طبقه کارگر ایران و از جمله کارگران شرکت نفت را همچون کارگران کردستان سازماندهی و رهبری کند، موضوعی است که درجای خود به آن خواهم پرداخت، اما چرا و به چه دلیل به چنین احکامی در مورد ماهیت کومه‌له که متناقض با مواضع پیشین آنها در همین رابطه رسیده اند خود نکته ای قابل تأمل و دارای اهمیت است .

تمام جریانات متعلق به این طیف به شیوه‌ای غیراصولی و غیر منطقی تلاش میکنند که یک پیوستگی ساختگی و غیر واقعی و تعبیه شده بین دیدگاههای کنونیشان با مواضع و نظرات گذشته خود پیرامون کومه‌له و جنبش کردستان درست کنند. نشان دادن تفاوت موضع سیاسی آنها را در گذشته با موضع و نتیجه گیریهای کنونی‌شان در مورد ماهیت کومه‌له و جنبش کردستان امر پیچیده ای نیست . این را هرکسی که اندک آشنایی با این تاریخ داشته باشد برایش قابل تشخیص است. باز هم درک این مسئله دشوار نیست و فکر نمیکم برای کسی بجز خود آنها جای شکی باقی گذاشته باشد که نتیجه این

^۱ - البته کومه‌له حکا معتقد هستند که جریان کومه‌له با وجود حمل گرایشات ناسیونالیستی در ابتدا جریانی کمونیستی بوده و برای اثبات و درستی آن ناچارند تعریفی سراسری از آن بدهند.

تغییر موضع آنها نه تنها در خدمت امر انقلاب و جنبش انقلابی نبود بلکه ضربه بزرگی هم به جنبش چپ و کمونیستی در ایران و بویژه در کردستان را بدنبال داشت.

این تغییر موضع آنها ناشی از چیست و چه چیزی باعث آن گشته است؟ چرا در گذشته دفاعشان از جنبش کردستان تا این درجه آتشین بود که حتی به کومه‌له انتقاد داشتند که در کنگره دوم خود به جنبش کردستان و مسئله ملی کم بها داده است و چرا تمام تلاش امروزه آنها در خدمت لایوشانی کردن مواضع گذشته خود در مورد کومه‌له و جنبش کردستان قرار گرفته است؟ واقعیت این است که اگر از جنبه روانشناسی سیاسی آن که بعضی ها فرصت طلبی و اپورتونیسیم سیاسی را نتیجه میگیرند، بگذریم، جریان کمونیسیم کارگری با تجدیدنظر کردن از بعضی تئوریه‌ها و باورهای رایج مارکسیستی و همچنین سیاستها و مواضع گذشته خود^۲ ظاهراً با توجه هرچه بیشترکارگری و مارکسیستی نمودن مواضع وفعالیتشان به این نتایج زیانبار رسیدند که جنبش کردستان را صرفاً یک جنبش ملی و به زعم آنها ناسیونالیستی ارزیابی کنند و از آنجا که اصل حق ملل در تعیین سرنوشت خویش را نیز که یکی از اصول پایه‌ای کمونیستها در برخورد با جنبشهای ملی بود رد کردند و نمی پذیرند^۳ در نتیجه جنبش رفع ستم ملی در کردستان را نه قابل پشتیبانی و نه امر کمونیستها میدانند. آنها با ارتجاعی خواندن این جنبش برخلاف موضع گذشته خود با آن به شدت مخالفت میکنند. درتفکر و دیدگاه جدید آنها امر

^۲ - این تجدید نظر اساساً بازتاب و تحت تاثیر شرایط و اوضاع و احوال جهانی و منطقه ای و بطور مشخص تر محدودیتهای بسیار زیادی بود که برای جنبش کردستان، کومه‌له و حکا بوجود آمد که نتیجه آن از دست دادن اهمیت و جایگاه سابق آنها برای این جریان بود.

^۳ - جالب اینکه آنها از هرلحاظ روش و متد خود را با متدولوژی لنین کاملاً منطبق میدانند. لنین معتقد بود که عدم قبول حق ملل در سرنوشت خویش به معنای پشت کردن به سوسیالیسم و حتی اجرا نکردن چنین حقی در یک رژیم سوسیالیستی خیانت به آن است.

رهبری جنبش کردستان و خصوصاً مسئله ملی امر کمونیستها نیست در نتیجه خود کومه‌له و دیگرکسانی را هم که مدافع چنین حقی بوده و یا باشند و برای رفع ستم ملی مبارزه کرده و یا میکنند، بجز ناسیونالیست بودن چیز دیگری نمیتواند معنی پیدا کند. در این دیدگاه جدید آنها در ارتباط با ستم ملی، تفاوتی بین مبارزه و جنبش عمومی برای رفع ستم ملی، با ناسیونالیسم و جنبش ناسیونالیستی قائل نیستند. داد و فغان و حمله آنها به هرکسی که اسمی از کردستان و جنبش آن بر زبان بیاورد با ناسیونالیست و ارتجاعی خواندن آن ناشی از این تفکر به غایت انحرافی است که آنها بعد از انشعابشان از کومه‌له به آن دست یافتند. آنها با تعمیم و سرایت دادن این نگرش جدید خود به گذشته و تلاش برای ایجاد یک نوع پیوستگی با این تاریخ، کومه‌له را به این متهم میکنند که بعد از حمله جمهوری اسلامی به کردستان با دفاعش از خواست خودمختاری عملاً به جرگه جریان‌ات ناسیونالیست، پیوسته است.^۴ این از تازه ترین اظهارات یکی از لیدرهای بخشی از آن طیف است که در ارزیابی از گذشته کومه‌له نموده است. منظور آنها فاصله سالهای ۵۷ تا ۶۲ است که در آن مقطع زمانی کومه‌له با تمام توان همچون یک نیروی رزمنده و کمونیست در پیشاپیش صفوف کارگران و مردم زحمتکش کردستان و در راس یک جنبش عظیم و کم سابقه توده‌ای در مقابل صفوف ارتجاع مرکزی و محلی ایستاد و در نهایت احساس مسئولیت برای دسترسی و تحقق خواسته‌های انقلابیشان، آنها را هدایت و رهبری میکرد. سئوالی که اینجا مطرح است این است که اگر کومه‌له از جنبش کردستان و خواست رفع ستم ملی و خواست

^۴ - این اظهار نظر خردمندانه توجه به این مسئله ندارد و یا آنرا فراموش کرده است که در کنگره موسس حکا هم برنامه خودمختاری و آنها هم به شیوه و تعبیر گسترده و وسیع آن مورد تأیید و حمایت قرار گرفته است آنها خود بدون قبول هیچ مسئولیتی در این زمینه با ارتجاعی خواندن خواست خودمختاری دیگران رامتهم به ناسیونالیسم میکنند.

خودمختاری که تنها یکی از خواسته‌های آندوره^۵ که اساساً تبلور رفع چنین ستمی از جانب مردم کردستان بود حمایت نمیکرد چه امر و وظیفه دیگری میبایست در دستور کار خود قرار میداد؟ آیا اگر کومه‌له از این کارسرباز میزد و مطابق رهنمود و دستورعمل کنونی آنها رفتار میکرد وضعیتی بهتر از جریان همفکر و هم پیمان آنها در کردستان عراق را داشت، که همان سیاست و رهنمودهای آنها را در عمل اجرا کردند؟^۶ اتفاقاً امروز با درک و تجربه کنونی خودمان اگر بتوانیم ایرادی از گذشته کومه‌له در این مورد بگیریم این نیست که چرا کومه‌له در جنبش مقاومت کردستان فعالانه شرکت کرد و از خودمختاری هم حمایت نمود، بلکه در این است که چرا با توجه به شرایط تاریخی و ویژه‌ای که در آن زمان پیش آمده بود از یکطرف دولتی کاملاً ارتجاعی قدرت را در بعد سراسری قبضه کرده بود و از طرف دیگر اکثر شهرهای کردستان در دست مردم و نیروی مسلح آنها قرار داشت و جریان چپ و کومه‌له نقش مهم و تعیین کننده‌ای در پیشبرد امور این منطقه را بعهده داشت و در مجموع کردستان و جنبش انقلابی آن روز بروز مسیر متفاوتی از بقیه ایران در پیش گرفته بود به جای طرح خودمختاری و دفاع از آن، چرا استراتژی تشکیل یک دولت جداگانه و حاکمیت مستقل و توده‌ای را در

^۵ - اینجا هم خود را به فراموشکاری زده‌اند و باید به یادشان آورد که خود م. حکمت در آن موقع مطالبه خودمختاری را خواست سرنگونی رژیم به شیوه دفاعی از جانب زحمتکشان کردستان میدانست و از آن حمایت میکرد (ر.ش به جزوه دورنمای فلاکت و....)

^۶ - جریان کمونیسم کارگری بعد از انشعاب از کومه‌له بلافاصله در کردستان عراق مبادرت به تشکیل یک حزب برادر و همپیمان در آنجا نمود که با وجود گذشت دو دهه از فعالیت آن و وجود زمینه و شرایط فوق العاده مناسب برای فعالیت هنوز از کوچکترین نقشی در تحولات و معادلات آن منطقه برخوردار نیست. دلیل اصلی آن نه کم کاری یا غیر فعال بودن انسانهایی که با این جریان فعالیت دارند، بلکه نتیجه سیاستهای انحرافی و رهنمودهای مشابه این است که آنها را به چنین وضعیتی گرفتار کرده است.

دستور کار خود قرار نداد و در پراتیک و برنامه عمل خود برای فراهم نمودن ملزومات چنین کاری تلاش نکرد. لابد اگر پشتیبانی از خواست رفع ستم ملی و خودمختاری از دیدگاه آنها ناسیونالیستی محسوب میشود طرح تشکیل دولت جداگانه و مستقل در کردستان دیگر باید تنها در حد یک اتفاق "تلخ" نباشد، بلکه فراتر از آن خیانت محسوب گردد. در این زمینه میتوان بسیار نوشت و به مسائل زیادی در برخورد به ظاهر رادیکال و چپ، اما در واقع بلانکیستی و آوانتوریستی آنها به مسائل اجتماعی اشاره نمود که در حقیقت چیزی جز استنتاجات راست در عمل از آنها نمیتوان بیرون کشید. اما تا همین حد هم به وضوح میشود به تفاوت درک ما از ماهیت و مضمون خود کومه‌له و برخوردش به تحولات و معضلات اجتماعی پی برد، تفاوتی که در عمیق ترین سطح ناشی از رواج تعبیرهای نادرست، غیر اجتماعی و غیر طبقاتی، از چپ و کمونیست بودن در صفوف این طیف است. به این مسئله بخواهم گشت.

اما در مورد نگرش و دیدگاه دیگری که امروز از طرف طیف وسیعی از فعالین سابق کومه‌له چه در درون جریانات متشکل (حزب کومه‌له کردستان و سازمان زحمتکشان کردستان و) و چه در بیرون آنها نمایندگی میشود، باید گفت که برعکس دیدگاه قبلی که وجود ناسیونالیسم و سر برآوردن و مطرح شدن آن در میان بخشی از فعالین سابق کومه‌له را امروز به توجیهی برای حقانیت مواضع غیر مارکسیستی خود در قبال جنبش عادلانه و برحق مردم کردستان بهانه قرار میدهد و کمر به تضعیف جریان کومه‌له بسته است، این طیف هم کمونیسم و آرمانهای کمونیستی و مواضع رادیکال و انقلابی کومه‌له را به مانع اصلی در مقابل پیشروی جریان کومه‌له و آینده آن میدانند. هر چند که قصد اولیه آنها در بازسازی جریان کومه‌له - بازگشت و ادامه همان خط و جهتی که کومه‌له در گذشته بر اساس آن بنا شده بود را اعلام نموده بودند، اما از آنجا که این طیف آشکارا در باورهای کمونیستی رایج در کومه‌له تجدید نظر کرده‌اند به سرعت این ادعا با عملکردهای واقعی آنها در تضاد و تناقض قرار گرفت و در نتیجه کل این حرکت آنها و سیاستهایی که در پیش گرفتند با عدم موفقیت روبرو گردید و انشعابات اخیر در میان آنها

حکایت از شکست تلاش آنها برای بازسازی جریان کومه‌له توسط این طیف است. آنها نیز کماکان پیگیرانه میکوشند که نگرش و بینش جدیدی که به آن دست یافته‌اند را به تاریخ و گذشته کومه‌له هم تسری بدهند و چنین تصویری را از ماهیت کومه‌له در گذشته مطرح میسازند که با تاریخ کومه‌له هیچ قرابت و تشابهتی ندارد. تعبیر و تصویر جدید آنها از کومه‌له یک جریان ناسیونالیست خودمختاری طلب یا فدرالیست بیش نیست. اگر زمانی جریان کومه‌له که فواد سلطانی نه تنها به عنوان رهبر و سمبل اصلی آن بلکه به مثابه یکی از چهره‌های شاخص جنبش کمونیستی معاصرچه در کردستان و چه سراسر ایران بر ضرورت حزب کمونیست تأکید داشت و تحقق آرمانهای آزادیخواهانه و عدالت طلبانه و تلاش برای آرمان و اهداف سوسیالیستی در جامعه را هدف اصلی و نهایی خود قرار داده بود، توسط چنین دیدگاهی به جریانی تبدیل میشود که مبارزه برای رفع ستم ملی، محور اصلی فعالیت و هویت آن را تشکیل میدهد. آنها جریان کومه‌له را تا حد یک جریان فرمییست که خواهان یک سری اصلاحات دمکراتیک در سیستم و نظم موجود را دنبال میکند، تقلیل میدهند. از نقطه نظر و دیدگاه امروز آنها تغییرات ریشه‌ای و اساسی در وضع موجود غیر ممکن است. در دستور گذاشتن اهداف سوسیالیستی و تلاش برای یک انقلاب اجتماعی امری غیر واقعینانه و غیر علمی قلمداد می‌گردد. نتیجه منطقی و طبیعی و بلاواسطه چنین بینش و نگرشی از هر لحاظ در عرصه سیاست آنها را به همسویی و همکاری با جریاناتی که نه تنها چپ نیستند بلکه در صف نیروهای انقلابی هم محسوب نمیشوند، سوق خواهد داد.

هنگامیکه آنها به بهانه کارتونی بودن حکا، انشعاب و جدایی از این حزب را سازمان دادند در همان حال و بلاواسطه به همکاری و اتحاد عمل با جریاناتی پرداختند که مواضع راست آنها به جای خود، حتی موجودیتی کارتونی هم در جامعه نداشتند، و قتیکه در سطح جهانی با نزدیکی با جریانات سوسیال دمکرات که آشکارا یک گرایش بورژوازی است میکوشد به بخشی از آن تبدیل شود و به عضویت آن درآید. زمانیکه دفاع از همسویی و هماهنگی با سیاستهای

امپریالیستی آمریکا در منطقه توسط این طیف به یک سیاست رسمی و علنی آنها تبدیل گردیده و برای چنین سیاستی توجیه سیاسی و تئوریک پیدا کرده‌اند، این نوع سیاستها چه سنخیتی با جهت‌گیریهای سیاسی سابق کومه‌له و همخوانی با آرمانهای آن دارد. این نوع سیاستها را در کجای تاریخ کومه‌له و گذشته آن میتوان سراغ گرفت؟ آیا همین چند قلم از موضع سیاسی جدید آنها همراه با عملکردها و پراتیک تا کنونیشان بیانگر تجدید نظر از باورها و مواضع کمونیستی و انقلابی کومه‌له نیست؟ آیا اتخاذ این سیاستها و جهت‌گیریها از جانب این طیف را میتوان چیزی جز چرخش به راست آشکار آنها تعبیر کرد؟

تا اینجا به خوبی واضح و تا حدود زیادی روشن است که هیچکدام از دیدگاه‌های فوق نه تنها درک درستی از هویت جریان کومه‌له و جایگاه طبقاتی و اجتماعی آن ارائه و بدست نمیدهند بلکه تحریف و تجدیدنظر کردن از آن که وجه مشترک آن دو دیدگاه را علیرغم همه اختلافاتی که با هم دارند نشان میدهد. تجدید نظر آنها و گسستگی آنها از باورهای انقلابی و رادیکالی است که کومه‌له زمانی پرچمدار آن بود تعبیرهای نادرست و انحرافی از آرمانهای سوسیالیستی و مواضع سیاسی و اصولی یک جریان چپ و کمونیستی است که آنها از آن فاصله گرفته و در آن تجدید نظر کرده‌اند.

در هر صورت سر برآوردن و وجود چنین دیدگاه‌هایی فی نفسه و به تنهای نمیتواند بیانگر توضیح هیچ بحرانی باشند، چرا که خود معلول عوامل و شرایط تحولات دیگری چه در گذشته‌های دور و یا اوضاع و شرایط کنونی بوده و هستند که در مراحل مختلف این جنبش و مبارزه پیش آمده‌اند که برای توضیح ریشه‌های بحران و علل ادامه آن باید به سراغ آنها رفت .

* * *

من در ادامه بحث ضمن واقف بودن به این مسئله که پرداختن به تاریخ کومه‌له و بررسی جنبه‌های مهم فعالیت‌های این جریان امری تا حدودی پیچیده و دشواری است و در چهاچوب یک اظهارنظر مختصر به سختی میگنجد و

چنانچه کسی بخواهد با احساس مسئولیت و بطور دقیق و کامل به آن بپردازد این کار خود ملزومات و تلاش بسیار زیادی را میطلبد، با وجود این من به دلایلی این اظهار نظر کوتاه و موجز را در اینجا ضروری میدانم. صرف نظر از تعقیب بحثی که من دنبالش هستم و این خود به درجه‌ای مستلزم چنین کاری است. اما بویژه وقتی که جریان‌ات و اشخاصی زیادی امروز غیر مسئولانه عزم جزم کرده‌اند که تاریخ و گذشته این جریان را به هر طریقی با وارد نمودن اتهامات ناروا و بی اساس و متصل نمودن آن به گرایش‌ات انحرافی و حتی ارتجاعی، قصد لکه دار نمودن سابقه درخشان و تاریخ با ارزش آن رابه منظور بیرون آمدن از وضعیتی که دامانشان را گرفته، دارند وقتی که هیچ راهی برای رونق دادن به پروژه‌های بی مایه خود جز تحریف و تخریب این تاریخ سراغ نمی بینند و انگار جز تضعیف و حذف کل جوهر رادیکال و ارزشها و سنتهای انقلابی و اجتماعی جریان کومه‌له راهی برای ادامه حیات سیاسی متشتت و پاشیده خود غیره قابل تصور میدانند، یادآوری و مرور گوشه‌های کوچکی از این تاریخ و مبارزه بخصوص برای نسل تازه و مبارز و حقیقت‌جو که خود هیچ شناخت و خاطره مستقیمی از آن ندارند این ضرورت را چند برابر میکند من در اینجا بدون آنکه قصد نگارش دقیق همه اتفاقات تاریخی مهم را داشته باشم به منظور بررسی مختصر از جنبه‌های محدودی از جنبش کردستان و سپس ارزیابی از مکان و موقعیت جریان کومه‌له در آنها به نمونه‌ها و بعضی از این اتفاقات و رویدادها که از نظر من مهم تر بوده‌اند اشاره خواهم نمود و تلاش میکنم با بررسی این رویدادها و سیر حرکت بعضی از این تحولات در هر کدام از این مقاطع به جایگاه و نقشی که این تحولات بر آینده این جنبش و مشخصاً جریان چپ و کومه‌له داشته و ایفا نموده‌اند بپردازم و ضمن بیان برداشت و نتیجه گیری سیاسی خود از آنها از زاویه دید خودم به سراغ بحثی که هدف اصلی این مقاله است خواهم رفت. تلاش من این خواهد بود در هرکدام از مراحل فوق نکاتی را که به بحثی که مورد نظرمان است یعنی مسائل هویتی این جریان و خاستگاه اجتماعی آن و بازتاب آنها را در تحولات و رویدادهای مهم در آن دوره‌ها را

پیگیری نمایم و در این پروسه و در نهایت به مسئله اصلی یعنی بحران در چپ و کومه‌له بپردازم و استنتاجات لازم از آن بیرون بکشم .

اما قبل از پرداختن به فازهای متفاوت این جنبش^۷ و بعضی از تحولات و تأثیر گذاریهای متقابل آن بر جریان کومه‌له، ضرورت دارد که تاملی نیز بر گذشته این جریان هم داشته باشیم. همچنانکه میدانیم یک دوره بسیار مهم از حیات و فعالیت کومه‌له به دوران قبل از قیام ۵۷ و بوجود آمدن گشایش سیاسی در فضای سیاسی ایران و کردستان و سپس اعلام علنی آن برمیگردد. که در این مورد هم دیدگاههای متفاوت و مسائل زیادی مطرح هستند که طرح نکاتی در این زمینه و درارتباط با این مقطع تاریخی را ضروری میسازد.

کومه‌له یک سازمان مخفی!

در ارتباط با چگونگی نحوه پیدایش کومه‌له هم اساساً دو تبیین بیشتر رایج است. یکی از این تبیین‌ها کومه‌له را یک جریان سراسری و ایرانی میپندارد و ضرورت شکل‌گیری این تشکیلات را در همین رابطه توضیح میدهد. تبیین دیگری کومه‌له را جریانی در ادامه حرکات و جنبشهای اجتماعی در کردستان میداند و آن را نتیجه رشد و تکامل تدریجی و تاریخی این جنبشها میداند یا به عبارت دیگر کومه‌له و ضرورت وجودی آن در نقد کمبودها و نارساییهای تاریخی جنبشهای گذشته بخصوص جنبش ملی مردم کرد برای رفع ستم ملی و تاریخی بر آنها میداند. این دو تبیین هیچکدام کل حقیقت را بیان نمیکنند و در نهایت نه یک تعریف درست از ماهیت کومه‌له را به دست میدهند و نه ضرورت پیدایش کومه‌له را به شکل قابل قبولی توضیح میدهند.

در بررسی پدیده‌های اجتماعی از منظر و دید تفکر مارکسیستی و ماتریالیستی دو عنصر تحلیلی در میان دیگر عوامل همیشه نقش مهمی را به

^۷ - جنبش کردستان شامل دو مرحله و دوفاز کاملاً متفاوتی است، مرحله اول جنبش به مثابه تداوم انقلاب که از شروع قیام ۵۷ تا سال ۶۰ و مرحله دوم جنبش مستقل کردستان بعد از شکست قیام در سال شصت رادر بر میگیرد.

خود اختصاص داده و جایگاه و اهمیت بیشتری پیدا کرده‌اند. یکی موقعیت و جایگاه این پدیده‌ها در مناسبات اجتماعی و طبقاتی درون جامعه، دیگری بررسی مکان و موقعیت تاریخی آنهاست. اگر با چنین روش و متدی به سراغ کومه‌له به عنوان یک پدیده اجتماعی برویم متوجه این حقیقت ساده میشویم که کومه‌له در یک شرایط خاص اجتماعی در کردستان و در یک مرحله معینی از تکامل تاریخی آن ظهور و عروج میکند. شرایطی که جامعه درحال دوران گذار و برزخی و پیدایش مناسبات اجتماعی و طبقات جدید است که ما بارها روی آن صحبت کرده و نوشته‌ایم. اما وقتی که ما روی اهمیت این مسئله تأکید و پافشاری میکنیم که کومه‌له برآمد و ضرورتی در جواب دادن به چنین تحول اجتماعی بود، بسیاری با اکراه به آن برخورد میکنند و به همین دلیل در تبیین جایگاه اجتماعی و طبقاتی کومه‌له به خطا میروند.

آن دیدگاه و نگرشی که کومه‌له را یک جریان کردستانی ارزیابی میکند و آنرا متعلق به جامعه کردستان میداند نقطه عزیمت آن نه قبول واقعیات فوق بلکه چیزی در چهار چوب همان مناسبات سنتی و قدیمی مفهوم و معنی پیدا میکند. چنین بینشی شاید امروز علناً پا گذاشتن جامعه کردستان به یک مناسبات تولیدی سرمایه‌داری را انکار نکند یا بهتر است بگویم نمیتواند بکند، اما عقب ماندگی جامعه کردستان - از لحاظ اقتصادی و صنعتی را به توجیهی برای طرح درک و نگرش ویژه خود که یک دید ماوراً طبقاتی از جامعه کردستان است، میکند. در چنین بینشی کومه‌له دیگر نماینده یک طبقه خاصی نیست یعنی موقعیت و جایگاه طبقاتی و اجتماعی آن نامعلوم و نامشخص است جریان کومه‌له دیگر تنها محصول یک دوره و مقطع خاصی از جامعه طبقاتی در کردستان و به این اعتبار نمایندگی یک طبقه معین اجتماعی یعنی طبقه کارگر نیست. بلکه حزب و جریان همه اقشار و همه مردم کردستان است. در تحلیل چنین کسانی با چنین تفکری این جنبه ازمسئله عمده میشود که کومه‌له تنها به مثابه یک حرکت سیاسی در ادامه تاریخی جنبش و حرکات سیاسی در گذشته مطرح میگردد. البته توجه به بررسی زمینه‌های تاریخی رشد و تکوین چنین پدیده‌ای در جهت شناخت بهتر آن حتماً ضروری و از واجبات است. اما

این به تنهایی کافی نیست و نمیتواند مکان طبقاتی آنرا کاملاً مشخص و نمایان سازد. از نگاه کسانی که اینچنین به مسئله مینگرند تبیین از ماهیت کومه‌له دیگر نمیتواند یک تشکیلات چپ با آرمانهای سوسیالیستی و کمونیستی باشد، حتی اگر از الفاظ واژه‌های چپ و یا سوسیالیست هم استفاده و بهره گرفته شود از لحاظ محتوا و مضمون به هیچ وجه چنین تعبیری را نمیرساند.

وقتی که میگوئیم کومه‌له تبلور و محصول یک دوره و مقطع خاصی از تکامل جامعه کردستان است به این معنی است که چنین تشکیلاتی با چنین عقاید و ماهیتی نمیتوانست در هر شرایطی رشد و نمو پیدا کند و اجتماعی شود. در دورانی که هنوز مناسبات سرمایه‌داری حاکم نیست، در شرایطی که زندگی شهری و تکامل روابط اجتماعی و مدنی در آن به درجه‌ای نرسیده است که در کلیت خود جامعه کردستان را نمایندگی کند در شرایطی که مناسبات پسا سرمایه‌داری و فرهنگ فئودالی بر جامعه حاکم باشد در شرایطی که طبقه کارگر و مزدبگیر حضور اجتماعی پیدا نکرده باشد، چگونه ممکن است چنین تشکیلاتی با آرمانهای کمونیستی نشوونما داشته باشد. چنین سازمان و تشکیلاتی که بینش و نگرش فوق حاکم بر آن باشد در صحنه سیاست با کم بها دادن به مطالبات و خواستهای طبقاتی و نادیده گرفتن اهداف استراتژیک و نهائی با قطع و گسست ارتباط این اهداف با جنبشهای موجود کنونی عملاً همچون یک جریان سیاسی با گرایش رفورمیستی ظاهرخواهد شد، و نتیجه چنین برخوردی بطور طبیعی برجسته شدن خواست حقوق ملی و دیگر مطالبات دموکراتیک خواهد بود و به همین دلیل علل السویه است اگر در میان این طیف و طرفدار این چنین نگرشی طرح بحث پیرامون اهداف و استراتژی سوسیالیستی و تلاش و مبارزه برای آن امری ذهنی‌گرایانه و غیرواقعی قلمداد گردد.

نگرش دیگری که کومه‌له را یک جریان سراسری و ایرانی میدانند ارزیابی و قضاوتش نه بر مبنای داده‌ها و واقعیات عینی و مادی بلکه بیشتر بر عوامل ذهنی متکی است. چنین تبیینی بر یک درک و تحلیل ماتریالیستی و مادی و

واقعی بنا نشده است. برای مثال چون کومه‌له از همان اوایل خود را یک جریانی با اعتقادات چپ میدانسته و دارای ایدئولوژی و بینش مارکسیستی و انترناسیونالیستی بوده در نتیجه از نظر آنها این جریان نمیتواند تنها متعلق به جامعه کردستان و محصول آن باشد در چنین نگرشی کمونیست بودن معیار جغرافیایی دارد و بنا به دلایلی که خود آنها از توضیحش هم عاجزند فعالیت در چهار چوب کردستان را ناسیونالیستی و با آرمانها و باورهای کمونیستی مناسب و سازگار تشخیص نمیدهند و مغایر با آنها ارزیابی میکنند. در تفکر آنها این اندیشه و باورهای نظری کومه‌له است که در شکل‌گیری آن نقش اساسی و تعیین‌کننده پیدا میکند و در ارزیابیهای بعدی از تاریخ و گذشته کومه‌له هم این تفکر و اندیشه‌های نظری و سیر تکوین این اندیشه‌هاست که ملاک اصلی قضاوت آنها در مورد ماهیت کومه‌له قرار میگیرد. در حالیکه صرف وجود اندیشه و تفکر خاصی در میان کادرها و بنیانگذاران اولیه کومه‌له بدون متکی بودن این اندیشه‌ها به یک شرایط عینی و اجتماعی که در آن این اندیشه‌ها بتوانند به ثمر بنشینند نمی‌توانند مفهوم و معنی داشته باشند. دستیابی فعالین و رهبران کومه‌له به اندیشه و تفکرات مارکسیستی و چپ قطعاً یکی از ملزومات و یک وجه مهم و ضروری پیدایش کومه‌له است و بدون وجود چنین باورها و آرمانهایی که انسانهای معینی با اراده و تصمیم خود برای آنها تلاش و مبارزه کنند در عمل نمی‌تواند به بوجود آمدن جریانی شبیه کومه‌له بینجامد. اما در مقابل هم اگر در درون جامعه شرایط مادی و عینی برای پذیرش و بارآوری چنین اندیشه‌هایی مهیا نباشد این افکار و ایده‌ها هر چند هم خوب و انسانی باشند جایگاه و تبلور اجتماعی پیدا نخواهند کرد.

در همین رابطه و در مورد چگونگی فعالیت کومه‌له و بطور مشخص اینکه این تشکیلات در بعد سراسری یا ایرانی فعالیت نموده یا کماکان تشکیل دهندگان اصلی و اولیه آنرا عناصر روشنفکران انقلابی میساختند که توجه و مرکز اصلی فعالیت آنها کردستان بوده است. ما بارها توضیح داده ایم، واقعیت امر این است که اکثریت مطلق بنیانگذاران و فعالین آن با وجود حضورشان در خارج کردستان - حال برای ادامه تحصیل یا اشتغال یا هر دو آنها بوده باشد -

خاستگاه اجتماعی آنها کردستان بوده است و این اتفاقی نیست. اینکه تعدادی قابل توجه از این افراد در دانشگاه مشغول تحصیل بوده‌اند دلیلی بر بعد سراسری این تشکیلات نیست. هنگامیکه در آن زمان در کردستان دانشگاهی برای ادامه تحصیل وجود نداشت یا اگر هم وجود میداشت شامل همه رشته‌های تحصیلی نمیشد، چه چیزی طبیعی تر از حضور آنها در خارج کردستان و درعین حال موجب تماس گیری و ارتباط و نوعی همکاری با دیگر عناصر چپ میتوانست بوده باشد؟ با این وجود سراسری بودن یا کردستانی فعالیت نمودن هیچ ربطی به ماهیت طبقاتی و فعالیت مضمونی و محتوایی یک جریان ندارد و این چنین برخوردی به این قضیه و اصول درست کردن و جنبه ایدئولوژیک دادن به آن اگر نگوئیم فریبکارانه، ساده لوحانه است. از نگاه من درستی فعالیت در بعد سراسری یا ضرورت فعالیت کردستانی تنها میتواند از جنبه سیاسی مورد مناقشه و اختلاف باشد و هیچگونه جنبه ایدئولوژیک یا اصولی نباید به آن داد. اگر از یک بعد سیاسی به این مسئله نگریسته شود، ممکن است در یک مقطعی منافع جنبش ایجاب کند که فعالیت یک جریان سراسری سازمان داده شود و یا برعکس بنا به مجموعه دلایل و فاکتورها و پارامترهای موجود منافع جنبش در این باشد که فعالیت در ابعاد منطقه‌ای را مناسب تشخیص داد. این مسئله دقیقاً به مسئله حق تعیین سرنوشت شباهت دارد در شرایطی ممکن است حق تعیین سرنوشت به مفهوم جدایی و تشکیل دولت مستقل باشد، همچنین ممکن است در مقطعی ماندن در چهارچوب یک کشور و رعایت حقوق برابر و مساوی مناسبتر باشد. برخورد دگم و ایدئولوژیک کردن به این مسئله بسیار نادرست و زیان آور است. برای مثال در چنین نگرشی حق تعیین سرنوشت به مفهوم واقعی آن هیچوقت در عمل برسمیت شناخته نمیشود و همیشه سیاست الحاق توصیه و پاسخ آن برای هر نوع شرایطی میشود. و در هیچ شرایطی حق جدایی رعایت و از آن دفاع نمیشود چون اصول اعتقادی و ایدئولوژیک فوق مانع چنین امری خواهد گردید.

در ختم بحث پیرامون این مرحله یعنی دوران و شرایطی که هنوز دیکتاتوری شدید بر جامعه حاکم است و کومه له ناچار به فعالیت مخفی است لازم است مجدداً بر این مسئله تاکید شود و آن دسته از کسانی را که در تعلق طبقاتی و آرمانخواهی کمونیستی این جریان تردید دارند به چند نکته توجه داد .

اعتقاد راسخ به آرمان سوسیالیسم در میان جمع اولیه کادرهای بنیان گذاروتشکیل دهنده کومه‌له که تجلی آن را در محسوب و منسوب دانستن خود به گرایش چپ جامعه، در نمایندگی گرایش متفاوتی در درون جریان چپ و در نقد و مرزبندی با گرایش‌های انحرافی موجود در میان چپ آنزمان و فاصله گرفتن از آنها از قبیل حزب توده و سازشکاریهای طبقاتی و وابستگی‌های سیاسی آن، با گرایش و مشی چریکی که در آن شرایط گرایش مورد توجه و غالب بر چپ ایران بود، در دفاع از مشی انقلابی و کار در میان توده‌های کارگر و زحمتکش ، در اعتقاد به انقلاب کارگری و ایمان به رهایی توسط خود آنها، براحتمی میتوان مشاهده نمود. همزمان و همراه با همه اینها جانفشانی و مقاومت تا پای مرگ و تحمل شکنجه و زندانی طولانی مدت فقط گوشه ای از این آرمانخواهی کمونیستی را نشان میدهد که این تشکیلات کوچک را از زمره جریان‌های قرار میدهد که تعلق آن به جنبش کمونیستی و کارگری ایران قابل انکار کردن نیست. در همان حال همچنانکه تاریخ بعدی هم برصحت و درستی آن مهر تأیید گذاشت همه اینها دستمایه با ارزش و مهمی گردیدند که بعدها کل سیاست و جهتگیریهای کومه‌له بر اساس آنها پایه ریزی میگردد و در ادامه و در مراحل بعدی خمیر مایه محبوبیت و اجتماعی شدن این سازمان کوچک را فراهم میسازند .

قیام و جریان کومه‌له !

قیام سال ۵۷ شروع و سرآغاز فاز و فصل مهمی در پروسه حیات و تکامل کومه‌له و ایجاد تحول بسیار بزرگی در آن بود. اولین تاثیر و ثمره شروع اعتراضات توده‌ای و سپس قیام برای کومه‌له آزاد ساختن رهبران اصلی آن از زنجیر اسارت بود که برای تشکیلات کوچکی مثل کومه‌له حیاتی‌تر از هر چیز

دیگری بود. چرا که کادرهای اصلی تشکیلاتی که بعداً کومه‌له نام گرفت در زمان استبداد رژیم شاه توسط سازمان امنیت دستگیر و به اتهام فعالیت سیاسی به حبس‌های طولانی مدت محکوم شده بودند. فواد سلطانی چهره اصلی این جریان جزء کسانی بود که تا روزهای آخر قیام همچنان در اسارت رژیم قرار داشت. آزاد شدن عناصر اصلی این تشکیلات از بند اسارت، استقبال وسیع مردم کردستان از آنها خود موجب فراهم گردیدن زمینه شروع پروسه اجتماعی شدن این تشکیلات در ابعادی محدود و در یک سطح نیمه علنی بود. دومین نتیجه قیام و تاثیر آن بر این تشکیلات این بود که کومه‌له را از یک تشکیلات کوچک و ناشناخته و تا حدودی دور از تحولات جامعه به یک حرکت اجتماعی عظیم توده‌ای متصل نمود و در این پروسه چنان پیوندی بین آنها ایجاد نمود که امروز هم بعد از سه دهه هنوز ادامه و شکوفایی حیات هر کدام از آنها کماکان به وجود دیگری گره خورده است. و بلاخره قیام، سازمان کومه‌له را علیرغم هر تفکر و نیتی که رهبران این جریان قبلاً و تا آزمان داشتند در مکان و خاستگاه اجتماعی و سیاسی واقعی خود به مثابه یک ضرورت تاریخی و اجتماعی به عنوان یک سازمان و حزب چپ و رادیکال و انقلابی در کردستان در راس مبارزات مردم به پا خاسته و خصوصاً کارگر و زحمتکش آن قرار میدهد کومه‌له دردل چنین تحولات و اوضاع و احوالی هرچند با تأخیر، بعد از کنگره اول خود ضمن علنی نمودن فعالیت تشکیلاتی در قالب یک سازمان و حزب کردستانی اعلام موجودیت میکند، و بدینوسیله به یک ضرورت تاریخی و نیاز سیاسی، اجتماعی و طبقاتی جواب شایسته و لازم را میدهد.

کومه‌له متقابلاً با دخالتگری فعال خود در جریان قیام تاثیر زیادی بر پروسه حرکت و جهتگیری و سمت و سو دادن به آن در کردستان میگذارد. کادرها و فعالین کومه‌له و دیگر عناصر چپ و انقلابی که بعداً به این تشکیلات پیوستند از سازماندهندگان اصلی قیام مردم در کردستان بودند. در دوران بعد از قیام هم وجود و حضور کومه‌له که اینک دیگر همچون یک سازمان وسیع و محبوب و با اتوریته در راس حرکات توده‌ای قرار گرفته بود موجب بوجود

آمدن و تقویت شرایط خاص و ویژه‌ای در کردستان گردید که برای همیشه چهره سیاسی و اجتماعی این جامعه را دگرگون ساخت. فصل جدیدی از خواسته‌ها و مطالبات و توقعاتی را در مبارزه وارد صحنه سیاست نمود که در این جامعه و در این منطقه و در تاریخ مبارزاتی آن و کل جنبشهای تا کنونی هیچوقت سابقه نداشت. شروع تاریخ و شرایط جدیدی از مبارزه که کومه‌له سرمنشأ و پرچمدار آن میشود، شرایطی که بعداً هم هنگامیکه رژیم استبداد و سلطنت به زیر کشیده شد و به جای آن رژیم ج. اسلامی وظیفه سرکوب انقلاب را بعهده گرفت، کردستان همچون سنگر پایداری و استقامت، سالها در برابر تهاجم ضد انقلاب قهرمانانه ایستادگی میکند. شرایطی که علیرغم شکست انقلاب در ایران و در بعد سراسری، ما شاهد ادامه این مقاومت در برپایی و شکل‌گیری یک جنبش مستقلی در کردستان هستیم، جنبشی که کومه‌له با شرکت فعال در آن به یکی از اصلی‌ترین نیروهای سازمانده و رهبری کننده آن، و نماینده بخش انقلابی و رادیکال آن تبدیل میگردد.

سئوالی که برای هر ذهن کنجکاو بلا فاصله و در اینجا پیش خواهد آمد این است که چگونه کومه‌له به این چنین موقعیتی دست میابد؟ دلایل اصلی آن چیست؟ کدام فاکتور و عواملی مهم در آن دخیل بودند؟ و بلاخره چگونه یک تشکیلات ضعیف چند ده نفره به مثابه یک تشکیلات غیر منسجم و غیر آماده بدون برنامه و یا به قول و ادعای بعضیها بدون تئوری توانست علیرغم چنین کمبودهای جدی در فاصله زمانی کمی در چنین ابعادی باور نکردنی رشد پیدا کند و گسترش یابد. چرا سازمانهای دیگری که هم ادعای داشتن تئوری و مواضع روشن سیاسی میکردند و سراسری هم بودند و "محلّی و محدود نگر!" نبودند و از لحاظ تشکیلاتی منسجم تر و حتی بعضی از آنها سابقه‌دارتر بودند موفق به کسب چنین موقعیتی نشدند؟ جستجوی پاسخ به سئوالات فوق ما را به این حقیقت و به این نتیجه میرساند که آنچه موجب موفقیت کومه‌له در این پروسه گردید، دو دلیل اساسی داشت که در صورت عدم وجود هر کدام از آنها محال بود که کومه‌له بتواند چنین موفقیت‌های بزرگ و مهمی را کسب

وحاصل نماید. دلیل اول آن وجود انسانهای و چهره‌های سیاسی معینی بود که سالها سابقه مبارزه سختی را چه در درون سپاه چالهای استبداد پهلوی و چه در بیرون پشت سر خود داشتند. انسانهای پیشرو و انقلابی دوران خود بودند که در شرایط بسیار سختی یعنی در دوران خفقان و استبداد امتحان خود را پس داده بودند. رهبران و رهروان پیشرو و مبارزی بودند که از زندگی و جان خود برای این مبارزه مایه گذاشته بودند و در پراتیک و عملکرد خود تعهد انقلابیشان را نشان داده بودند و ثابت نموده بودند که انسانهای جدی و ثابت قدمی در مبارزه هستند. دوم خط مشی و جهتگیری سیاسی و اتخاذ سیاستها و تاکتیکهای رادیکال و تصمیمات انقلابی و درستی بود که این جریان در پیش میگیرد و موجب جذب نیروی بسیار وسیع تر حول این سیاستها میگردد. سیاستهایی که هر چند هنوز در چهارچوب یک برنامه مدون و یک استراتژی سیاسی مشخصی پیش نمیرفتند، اما کومه‌له را در پروسه جریان قیام به چنان وزنه سنگینی تبدیل کرده بودند که نیروی اجتماعی بسیار قوی تحت تاثیر تصمیمات آن مبارزات و اعتراضات خود را سازمان و پیش میبردند. جمع شدن و بسیج چنین نیروی بزرگی پشت سر کومه‌له بخاطر برنامه یا تئوری نبود، چرا که کومه‌له در آن شرایط فاقد تئوری مدون و برنامه‌ای به صورت روشن و مکتوب بود حقیقت این است که چه از زاویه دیدگاه نظری یعنی تفکر و اندیشه علمی در بررسی مکانیسمهای اجتماعی روند رشد تکامل یک جریان سیاسی و چه به لحاظ تجارب عینی، عملی و تاریخی آنچه که نقش کلیدی و اصلی را در این زمینه بازی میکند نه تئوری و برنامه صرف بلکه در درجه اول سیاست و مواضع سیاسی و تاکتیکی درست و پراتیک و عملکرد انقلابی است که میتواند در قدم اول موثر واقع گردد.

فعالین کومه‌له هم قبل از هر چیز پیشتاز و پیشرو مبارزات مردم و جنبشهای اعتراضی آنها در این دوران بودند. دخالت موثر و فعال در قیام، سازمان دادن و رهبری کردن مبارزات مردم در تعرض و درهم شکستن نهادها و دستگاه سرکوب دیکتاتوری رژیم استبداد شاه در منطقه کردستان از قبیل، شهربانی و ژاندارمری، سازمان امنیت و خلع سلاح و برچیدن آنها و درمقابل

کمک به مسلح شدن مردم، از جمله اقدامات عاجل و مهمی بودند که کادرها و فعالین کومه‌له در آن شرایط بدان مبادرت و فعالانه و در پیشاپیش توده‌ها در آن شرکت نمودند.

در حد فاصل زمانی بین قیام و سرنگونی رژیم استبداد سلطنتی تا سرکار آمدن و قدرتگیری کامل ج.اسلامی، در کردستان رویدادها و اتفاقات مهمی رخ دادند. جریان کومه‌له با وجود اینکه از کمترین آمادگی از لحاظ تشکیلاتی برای شرکت در چنین تحولاتی برخوردار بود اما با شرکت فعال و موثر خود در این رویدادها و پروسه شکل گیری و هدایت درست آنها نقش برجسته و مهمی ایفا کرد و شایستگی، صلاحیت و توانائی خود را نیز نشان داد. با دخالت در رویدادها و اتفاقات این دوره بود که کومه‌له خود را به مثابه یک آلترناتیو و قدرت اجتماعی غیر قابل حذفی در معادلات سیاسی جامعه مطرح ساخت. حرکتها و اتفاقات تاریخی مهمی از قبیل کوچ تاریخی شهر مریوان و نوروژ خونین سنندج دو نمونه برجسته و مهم این دوره بودند. در هر دو مورد کومه‌له در این رویدادهای مهم، نقش اصلی و اساسی و تعیین کننده‌ای را چه در شکل گیری و سازماندهی آنها و چه در هدایت و رهبری کردن آنها داشت. اتفاقات و رویدادهای عظیمی که در آن شرایط نه تنها کردستان بلکه کل جامعه ایران را نیز تحت شعاع خود قرار میدهند سران و رهبران ریز و درشت ج.اسلامی و دیگر جریانات حمایت کننده آن را چه عمامه‌دار و چه بدون عمامه هراسان سرازیر کردستان میکند. کادرها و فعالین چپ و کومه‌له در نقش رهبران واقعی این اتفاقات بزرگ تاریخی نمایندگی مذاکرات مستقیم با سران درجه اول حاکمان جدید را بعهده داشتند.

این چنین حرکات توده‌ای علاوه بر تاثیرات بسیار مهمی که در ارتقا؛ سطح آگاهی و همبستگی مبارزاتی مردم کردستان داشتند رشد و تقویت و تثبیت مکان و موقعیت کومه‌له در معادلات سیاسی و تحولات آتی را نیز بدنبال داشت. آیا چنین کاری بدون حضور شخصیتهایی چون فواد و امثال ایشان و سیاستهای درست و تصمیمات انقلابی آنها، یعنی همان مولفه های توده‌ای

شدن جریان کومه‌له که به آن اشاره گردید، امکان پذیر بود؟ قطعاً به هیچوجه. کم نبودند گروهها و سازمانهای سراسری و محلی که تعداد اعضای تشکیلاتی آنها از اعضای رسمی کومه‌له آن زمان در کردستان اگر بیشتر نبوده باشند کمتر هم نبودند، اما هیچوقت به موقعیت کومه‌له نزدیک هم نشدند. اکثر این گروهها و سازمانهای پر ادعای صاحب ثنوری! آنزمان از یک موضع کاملاً روشنفکرانه کومه‌له را به یک جریان دهقانی و روستائی و مائوئیستی^۸ متهم میکردند. درحالیکه کومه‌له با نقشی که در اتفاقات فوق از خود نشان داد با به حرکت درآوردن و کوچ کامل یک شهر پوچی این ادعا و نادرستی این اتهامات را درعمل به آنها ثابت نمود^۹.

^۸ - علیرغم وجود سمپاتی به بعضی از نظرات مائو در دوره ای در میان کادرهای کومه‌له، اما هیچگاه کومه‌له خود را مائوئیست ندانسته و چنین تعریفی از خود نکرده است اگر کومه‌له مائوئیست و در عین حال سراسری هم بود قانده تا بایستی به جزئی از "سازمان انقلابی حزب توده" تبدیل میگشت که یک جریان مائوئیستی در ایران بود.

^۹ - با وجود این امروز هم جریاناتی (طیف های مختلف کمونیسم کارگری) همان اتهامات فوق را بدون کمترین توجه و درس آموزی از حقایق و تجارب تاریخی، بدور از هرگونه عقل و منطقی، از روی نخوت و مشحون از روح کینه توزانه‌ای تکرار میکنند. البته این کار آنها به این خاطر نیست که جواب سؤال فوق آن معما و راز سحر آمیزی است که آنرا نمی فهمند. این مسئله مربوط به عدم شناخت و درک آنها و یا مشکل معرفتیشان هم نیست. قبل از هرچیز منطق تنوریهها و بینش و نگرش جدیدشان است که آنها را به بیان این افاضات رهنمون میسازد. اگر کسانی و جریانی از میان این طیف که خود کوچکترین نقشی در تحولات آن دوره نداشته اند و امروز غیر مسئولانه کومه‌له را جریانی عقب مانده و ناسیونالیست توصیف میکنند، تعجب زیادی در بر ندارد و حرجی هم بر آنها نیست. ظاهرآ آنها با چنین کاری پیوستگی سیاسی! دیدگاههای جدید خود را با گذشته نشان میدهند، بدون اینکه جوابی برای این سؤال را داشته باشند که چرا در آن مقطع برای پیوستن به کومه‌له سر از پا نمیشناختند و با این جریان ناسیونالیست عقب مانده، به پای تشکیل "حزب کمونیست" رفتند؟! اما برای کسانی که از نزدیک شاهد اتفاقات و حقایق فوق بوده اند و خود نیز در این حرکات تاریخی در آن دوره سهمی ایفا کرده اند، و امروز نه تنها ناچارند

به هر صورت کومه‌له در آن دوره و در پروسه هدایت و رهبری کردن این حرکات اجتماعی علاوه بر توطئه گریهای حکومت مرکزی با باندها و جریانات مرتجع محلی هم روبرو بود. خنثی سازی جریان مفتی‌زاده و مکتب قران و مقابله با توطئه گریهای مسلحانه جریان مسلح قیاده و در مرحله بعدی تر خنثی سازی جریان ارتجاعی و وابسته و مزدوری چون سپاه رزگاری جزئی از وظایف بسیار مهم و در عین حال سنگینی بود که کومه‌له با جدیت و قاطعانه آنها را پیش میبرد. هر کدام از جریانات فوق هر یک به نوعی در برابر کومه‌له و رشد و گسترش انقلابی مبارزات توده‌ای بخصوص در جنوب کردستان به مانع بزرگی تبدیل شده بودند و کومه‌له ناچار به مقابله با آنها بود. جریان مکتب قرآن و مفتی زاده از لحاظ سیاسی از دیگر جریانات با نفوذتر و ریشه‌دارتر و به همین دلیل خطرناکتر بود. درهر دو اتفاق مهمی که در بالا به آنها اشاره گردید، جریان مفتی زاده و مکتب قرآن مستقیماً در آن نقش و دست داشتند و به نوعی مسبب و مسئول آن بودند. این جریان به موازات قدرتگیری جریان مذهبی در ابعاد مرکزی و سراسری در ایران، امیدوار بود و تلاش مینمود که قدرت و بدیل آن در کردستان باشد، اما رودرویی و مبارزه سخت و خونین در ابعادی وسیع و اجتماعی توسط جریان چپ و در راس آن کومه‌له بالاخره این جریان مذهبی و ارتجاعی شکست خورد و به حاشیه جامعه رانده شد. شکست و به حاشیه‌راندن این جریان ارتجاعی و مذهبی صرفاً حاصل مبارزه علیه افکار و خرافات مذهبی این

جایگاه و موقعیت کومه‌له را تحریف و مکان واقعی و هویت طبقاتی آنرا زیر سؤال ببرند، حتی به شخصیت و به گذشته و نقشی هم که خود زمانی در آن داشته‌اند رحم نمیکنند. به کسانی که این بینش و نگرش انحرافی آنها را این چنین اذله و بی‌خاصیت کرده و به تخریب آگاهانه این تاریخ وادار ساخته است و بدینگونه به قضاوت و داوری مینشیند چه چیزی میتوان گفت جز اینکه به روان سالم و عقل سلیم و در عین حال به وجدان و صداقت آنها شک نمود!

جریان و بیرون دادن و صادر نمودن " اطلاعیه"^{۱۰} علیه آن نبود. بلکه نتیجه تلاشی خستگی ناپذیر فعالین جریان کومه‌له در مدت زمانی نسبتاً طولانی علیه سیاستهای ضد انقلابی و اعمال مخرب آنها که در تناقض و تقابل با خواستها و مطالبات سیاسی و حق طلبانه مردم کرد خصوصاً کارگر و زحمتکش جامعه

^{۱۰} - در اینجا و در ارتباط با همین دوره نکاتی را در خصوص اظهارات لیدر جریان حکمتیست که اخیراً پیرامون ارزیابی از گذشته کومه‌له به اظهار نظر پرداخته است، توضیحاتی را اضافه کنم ایشان نیز ضمن اینکه کومه‌له را در این مقطع عقب مانده و ناسیونالیست ارزیابی کرده‌اند در عین حال آن را به سازش کاری با مذهب و جریانات مذهبی و توهم در این زمینه و آوانس دادن نیز متهم کرده است و ادعا کرده‌اند که ایشان اولین کسی بوده‌اند که اطلاعیه علیه مذهب صادر کرده اند. البته این ادعای کذائی ایشان بی پایه تر از آن است که کسی آترا جدی بگیرد و اگر در اینجا من به آن اشاره میکنم تنها و صرفاً به خاطر رد نادرستی چنین ادعایی و هذیان گوئیهای مشابه آن نیست، بلکه اهمیت جایگاه آن در این است که این نوع برخورد از یک نوع اهمیت سمبلیکی برخوردار است و بیانگر و تجسم نوع نگرشی است که مدتهاست در میان جریان چپ و خود جریان کومه‌له رسوخ پیدا کرده و نمایندگی میشود. این نوع تفکر مبارزه اجتماعی را نمیبیند و جایگاه و ارزشی برایش قائل نیست اما در مقابل به شعاردادن متصل میشود. برخورد دگم به اصول و تئوری به شیوه‌ای انتزاعی و کتابی به دور از جنبشهای اجتماعی در تفکرش برجسته میشود و آترا مبارزه واقعی مبیند. درچنین بینش کتابی ذهنیگری جای واقع بینی =، مزه طلبی روشنفکرانه، جایگاه برخورد رئالیستی و زمینی به مبارزات اجتماعی را میگیرد. آخرچه چیزی میتواند مضحک تر از این باشد که کسی این همه مبارزه اجتماعی کومه‌له را علیه مذهب و حکومت مذهبی و دار و دسته های مذهبی در کردستان را نادیده بگیرد و مباح بداند که " اطلاعیه "ای را که ده سال بعد ایشان علیه مذهب نوشته باشند به شروع مبارزه علیه مذهب و ارتجاع در صفوف کومه‌له تلقی شود و به آن مباحات ورزد. متأسفانه این نوع نگرش مختص شخص ایشان یا حتی کل جریان حککا نیست و به آنها محدود نمیشود. این نگرش ریشه و سابقه طولانی تری دارد که در خود کومه‌له هم و بطور مشخص تر بعد از کنگره دوم در آن جا خوش کرد و در ادامه خود و در مراحل بعدی به مثابه یک معضل جدی و مزمن در درون حککا به حیات خود ادامه داد، انعکاس و نتایج زبانبار این نوع شیوه برخورد به مسائل و معضلات و جنبشهای اجتماعی و اعتراضی در دورانهای مختلف فعالیت های حکا براحتی قابل مشاهده است.

قرار داشت ، صورت گرفت . نتیجه یک مبارزه کاملاً سیاسی، طبقاتی و اجتماعی بود. مبارزه اجتماعی وسیعی که بلاخره و در نهایت مردم با درخواست کومه‌له و البته با "اطلاعیه " آن با برپائی تظاهرات دهها هزار نفری مقرهای مکتب قرآن آنها را برچیدند و بعضاً به آتش میکشند و برای همیشه یا حداقل یک دوره طولانی خود را از شر این باند ارتجاعی خلاص کردند.

در ادامه پروسه تکاملی تحولات بعدی هنگامیکه دسیسه و توطئه‌های محلی به جایی نمیرسند و از آنجا که کردستانی آزاد، - یعنی مردمی که هنوز در صحنه حضور داشتند و مصمم خواستار تحقق خواستهای انقلابی خویش بودند - برای حاکمان جدید به هیچوجه قابل تحمل نبود، نهایتاً طرح حمله سراسری علیه مردم کردستان در دستور کار آنها قرار میگیرد و علیه مردم کردستان اعلام جهاد میشود. چنین اقدام و اتفاقی از نظر کومه‌له قابل پیشبینی بود و مدتها بود که در تدارک آمادگی برای خنثی سازی و مقابله باچنین حمله‌ای بود. کمک به مسلح شدن توده‌های مردم چه در شهر و چه در روستاها، تشکیل دوره‌های آموزش نیروی مسلح کومه‌له، ازجمله زیر پوشش اتحادیه‌های دهقانان و زحمتکشان مسلح با چنین هدف و دورنمایی سازمان داده شده بودند. کومه‌له در جواب و مقابله با چنین تهاجم سراسری با بیانیه تاریخی خود " خلق کرد در بوته آزمایش " مردم کردستان را به مقاومت همه جانبه از جمله مسلحانه دعوت میکند و خود را نیز در چنین آزمایش مهمی قرار میدهد.

فواد سلطانی که مبتکر اصلی چنین موضع گیری و بیانیه‌ای بود و نقش کلیدی را در طرح و پیشبرد و رهبری سیاستها و حرکات اجتماعی فوق داشت، در فاصله زمانی کوتاه بعداز آن جانباخت. از دست رفتن و جانباختن فواد سلطانی به عنوان رهبر اصلی و بلامنازع کومه‌له خلا؛ بزرگی در فعالیتهای کومه‌له در تمام عرصه‌ها و زمینه‌ها را ایجاد نمود، خلائی که پر کردن آن نه تنها برای کومه‌له کار آسانی نبود بلکه این اتفاق در تعیین سیر حرکت و راه و مسیر و آینده جریان کومه‌له تاثیر مهم و اساسی و حتی تعیین کننده گذاشت.

(من بعدا به این مسئله و دیدگاهی که فواد آنرا نمایندگی میکرد میپردازم) اما با وجود این کومه‌له بعد از فواد و جانباختن وی هم با پیمودن فراز و نشیبهای زیادی به راه و مسیر خود و به فعالیت‌هایش ادامه میدهد و تحولات بعدی نشان داد که در این آزمایش و در این مرحله نیز به درجه زیادی سربلند بیرون آمد.

کومه له و جابجا شدن قدرت!

اعلام جهاد و حمله به کردستان، به نقطه عطفی در مناسبات دولت مرکزی و مردم کردستان تبدیل شد. ج.اسلامی بسیار کم نفوذ و بی ریشه‌تر از آن در کردستان بود که بتواند سریعاً با جمع آوری و تمرکز دادن نیروهای سپاه و بسیج از سراسر ایران و براه انداختن موج کشتارهای دستجمعی به آسانی مردم کردستان را به تسلیم وادارد و مبارزه و مقاومت آنها را به شکست بکشاند. بیشتر از سه ماه طول نکشید که مردم کردستان با مقاومت حماسی و بی باکانه و دلیرانه ای که از خود نشان دادند، توانستند نیروهای اشغالگر را از کردستان بیرون و مجدداً تمام شهرها و دهات کردستان را به تصرف خود و نیروهای مسلح جنبش مقاومت در آورند. گرایش و جریان چپ و کومه‌له چه در شهرها و چه در روستاهای کردستان و چه نیروی مسلح آن در این مقاومت نقش کلیدی و اساسی را ایفا نمود. واقعیت این بود که حزب دمکرات مقاومت چندانی نکرد و نیروهایش به مرز و داخل خاک عراق عقب نشینی کردند. به قول یکی از دوستان "هیأت‌های حسن نیت رهبری ح.د در آن هنگام هنوز در رفت و آمد با تهران بودند و امید شان را به حضرت امام از دست نداده بودند". هرچند مقاومت و اعتراضات توده‌ای در شهرها تعیین کننده و نقش زنان و جوانان در این مقاومت محوری بود، اما همزمان با آن حماسه‌های نیروی مسلح کومه‌له در وارد نمودن ضربات سخت و کاری به آنها در تضعیف روحیه این نیروها و در مقابل بالا بردن روحیه مبارزاتی مردم بسیار تأثیر گذار بود. محاصره فرماندهی نیروهای رژیم در پاره که شخص چمران آنرا بعهده داشت، محاصره و به دام انداختن و ضربه کاری به

ستونهای بزرگ نظامی، و تصرف پی در پی پایگاهها و مقرات نظامی آنها که دور از پادگانها مستقر نموده بودند نمونه‌هایی از این مقاومت بودند، که حماسه‌های فداکاری و جدیت نیروی کومه‌له را نشان میداد. مقاومت کم سابقه و بی نظیر مردم کردستان که شکست سخت نیروهای رژیم را در پی داشت به عنوان فاکتور اصلی و تعیین کننده، دولت و شخص خمینی صادر کننده دستور جهاد را وادار به قبول این شکست و اعلام علنی آن در لفافه اعلام آتش بس نمود.

در این شرایط در میان کومه‌له و ح.د به مثابه دو نیروی عمده به دلیل آلترناتیوهای متفاوتی که از دو زاویه طبقاتی برای جوابگویی به مسائل مهم آن دوره در جامعه داشتند، صف آرائی بوجود آمد. این صف آرائی قبلاً هم بود بویژه ح.د خواهان هیچگونه تغییری در مناسبات و نابرابریهای طبقاتی موجود نبود با حمایت از اقشار دارا و خصوصاً مالکین و مرتجعین فنودال، و کومه‌له با دفاعش از اقشار پائین و محروم جامعه و زحمتکشان کردستان بطور واقعی و عملی به عنوان دو جریان سیاسی متعلق به دو طبقه اجتماعی در برابر هم قرار گرفته بودند. اما در این شرایط این رودرروئی شدت بیشتری پیدا نمود. مواردی از اختلافات، اولین و شاید اساسی ترین آن برسرنحوه برخورد به اداره جامعه و شیوه حاکمیت و چگونگی برخورد به حقوق آزادیهای فردی و مدنی و اجتماعی بود. ح.د به مثابه یک حزب سنتی درک بسیارمحدود و عقب افتاده از حاکمیت داشت. برخوردی غیر دموکراتیک و بوروکراتیک و از بالا و به نوعی قیم مآبانه به این مسئله داشت. خود را تنها نماینده ملت کرد و حزب محبوب آن به حساب می‌آورد. در نتیجه خود را مجاز میدانست به جای آنها و بدون دخالت آنها و از بالا هر تصمیمی را که خود صلاح بداند، بگیرد. ح.د جریان کومه‌له را رقیب سرسخت سیاسی خود میدانست و به هیچوجه تمایلی به همکاری با آن نشان نمیداد و در برابر فعالیت‌های آن مخالفت و مانع تراشی میکرد و در بسیاری موارد ح.د در تبلیغات ضد کمونیستی علیه کومه‌له با ج. اسلامی همسویی میکرد و کومه‌له را به خاطر دفاعش از منافع کارگر و زحمتکش متهم به عدم رعایت منافع ملی و

آنها یک جریان اخلاک‌معرفة می‌کرد. دیگر احزاب سیاسی تا آنجا حق حضور در مناطقی که ح.د نفوذ بیشتری داشت، پیدا می‌کردند که مطیع آن باشند و علیه سیاستها و اعمال ح.د هیچگونه انتقاد و اعتراضی نداشته باشند.^{۱۱} کومه‌له بارها با ح.د در این زمینه رابطه‌اش دچار تنشج شده بود حتی در مواردی محدود به درگیری نظامی هم کشیده بود.

در مقابل سیاست کومه‌له دفاع از آزادیهای وسیع سیاسی و حقوق فردی و اجتماعی شهروندان و تلاش برای بازسازی و ایجاد مجدد شوراهای انقلابی و منتخب مردم چه در شهرها و چه در روستاها به منظور دخالت هر چه بیشتر آنها در سرنوشت خود و اداره امور جامعه بود. همچنین ایجاد تشکلهای متفاوت برای اقشار مختلف در قالب، اتحادیه و انجمن، کانون و جمعیت‌های صنفی و غیره... را در دستور کار خود گذاشت. در تمام این موارد، کلیه اقدامات کومه‌له با کارشکنی و مخالفت ح.د بویژه در مناطق تحت نفوذ آن مواجه میگشت.

از موارد برجسته دیگر اختلاف کومه‌له و ح.د در این دوره، مسئله برخورد به ج. اسلامی و چگونگی پیشبرد مذاکره با دولت بود. تلاش ح.د در پروسه مذاکره اساساً مبتنی بر سازش یکجانبه این حزب با دولت مرکزی و کسب امتیازات محدود برای خود و از این لحاظ دور زدن دیگر نیروها از جمله کومه‌له و عدم دخالت آنها و مردم و پیشبرد سری و محرمانه این مذاکرات بود. در پیشبرد این سیاست ح.د دو مشکل و دو مانع جدی در برابر خود داشت. مشکل اول نفوذ و اعتبار توده‌ای جریان چپ و کومه‌له بود که ح.د نمیتوانست آنها نادیده بگیرد. مشکل دوم خود ج. اسلامی بود که با توجه به ماهیت ایدئولوژیک مذهبی و سیاستهای شویونیستی قوی حاکم بر آن حاضر به دادن هیچگونه امتیازی نبود.

^{۱۱} - محاصره مقر نیروهای سازمان پیکار در بوکان و قتل عام اعضای این سازمان به خاطر انتقاد سیاسی تنها یکی از نمونه‌های فجیع آن بود.

اما کومه‌له مواضع نسبتاً روشن و اهداف دیگری را در مذاکره دنبال میکرد و هیچگونه توهمی در این نداشت که تن دادن دولت مرکزی به مذاکره، نه از روی تمایل به حل مسائل و رعایت حق و حقوق مردم کردستان، بلکه از روی ناچاری و به دنبال شکست سخت و هزیمتی بود که به نیروهایش تحمیل گشته بود. کومه‌له طی جزوه مفصلی این موضع سیاسی خود را جهت بالا بردن سطح آگاهی و هوشیاری مردم کردستان و افکار عمومی تشریح و علناً انتشار داد. با وجود این کومه‌له به منظور توهم زدائی و خنثی نمودن توطئه‌های رژیم و همچنین خنثی سازی سوداگریهای ح.د، در اعلام آتش بس و شرکت کردن در این مذاکره خود داری نوریید. و برعکس سیاست رایج که همیشه مذاکرات سری و پنهانی صورت میگرفت کومه‌له از مذاکرات علنی دفاع میکرد و خود را متعهد میدید که مردم را از نتایج آن آگاه سازد. همچنین در این رابطه با پافشاری بر دخالت دادن دیگر جریانات و شخصیت‌های سیاسی در نهایت احساس مسئولیت به شکل گیری هیات نمایندگی خلق کرد که حمایت وسیع مردم کردستان را پشت سر داشت کمک و نقش بسیار ارزنده‌ای ایفا نمود. کومه‌له بر این باور بود که در ارتباط با حل مسئله ملی و رفع این ستم در یک چهارچوب معینی میتوان با ح.د هماهنگی و همکاری نمود. اما ح.د تن به چنین همکاری نمیداد و با تعقیب نوعی سیاست منوئل حزبی در جامعه کردستان، حتی هیات نمایندگی را هم در عمل بی خاصیت و در مقابل دولت مرکزی ضعیف و ناتوان کرده بود. اتفاقات و تحولات بعدی بر درستی حقانیت سیاستهای کومه‌له و پیشبینی های آن مهر تأیید گذاشت و ج.اسلامی بعد از وقت کشی‌های لازم و بازسازی نیروهایش بدون کمترین توجه به خواسته‌های عادلانه خلق کرد مجدداً به کردستان حمله نمود. ح.د هم با این سیاستهای سازشکارانه خود در مقابل رژیم و تعقیب و ادامه سیاست جنگ افروزان‌اش علیه کومه‌له و در مراحل بعدی تر با اتخاذ تصمیم و پیشبرد یک جنگ سراسری علیه آن، کمک شایانی به موفقیت ج. اسلامی در اشغال و تصرف مجدد کردستان نمود و با این سیاستهای توطئه گرانه ضربه بزرگی به کل جنبش و مبارزه خلق کرد زد.

در ارتباط با وظایفی که در این دوره در مقابل کومه‌له و بخصوص نحوه برخورد آن به اداره جامعه و حاکمیت و وضعیتی که در آن قرار گرفته بود باید به این واقعیت هم اشاره نمود که علیرغم تلاشهای زیاد و تاثیر گذارهای بسیار با ارزش آن بر جامعه، در مجموع میتوان گفت که به دلیل کم تجربگی و محدود نگری و نارسائیهها و کمبودهایی که در برنامه و اهداف خود داشت نتوانست برخوردی درست و مناسب به مسئله حاکمیت و قدرت سیاسی داشته باشد و در این زمینه به هیچوجه نمیتوان ادعا کرد که موفق بود. برخورد پراگماتیستی و اتخاذ سیاست و عکس العمل نشان دادن به تحولات از این اتفاق تا اتفاق بعدی و ناظر نبودن و غیبت یک استراتژی شفاف و افق سیاسی روشن بر پراتیک آن و در پیش گرفتن سیاست انتظار، عملاً کومه‌له را ناتوان به جوابگویی به مسائل و معضلات جامعه کردستان ساخته بود. حمله مجدد ج.اسلامی به کردستان و سپس شروع جنگ ایران و عراق و سرکوب بقایای جریان انقلاب در سراسر کشور وضعیت را پیچیده تر نمود و عملاً کومه‌له مجبور شد که نبردکنان و در شرایط جنگی و در وضعیت بسیار سخت تری در دوره‌های بعدی به این کمبودها و اشکالات بپردازد، که هم تازه دیر شده بود و هم جوابهای درست و مناسبی هم به آنها داده نشد.

جنبش مستقل کردستان !

دور دوم جنبش در کردستان در شرایطی پیش میرفت که روند انقلاب در سطح سراسری رو به افول و تا حدود زیادی به شکست کشیده شده بود. انقلاب در ایران اساساً در نتیجه پراکندگی جریان چپ و انقلابی و کلیه نیروهای متعلق به این طیف و عدم یک برنامه عمل مشخص در قالب یک آلترناتیو سیاسی قدرت در جامعه، و وجود توهم در میان آنها (طیف وسیعی از جریان چپ سراسری در ایران با توجه به افکار و مواضع سیاسی و نظری که داشتند به حمایت از ج.اسلامی روی آورد) و توده‌های مردم نسبت به آلترناتیو و جریان مذهبی به شکست انجامید. توطئه گریه‌های کشورهای غربی و حمایت آنها از آلترناتیو ج.اسلامی در آن شرایط بی تاثیر نبود اما این فاکتور

نقش تعیین کننده نداشت. ج.اسلامی حاصل حمایتها و توطئه گری این کشورها نبود.^{۱۱} ج. اسلامی بغیر از کردستان در دیگر مناطق ایران توانست با حيله گری سیاسی به درجه زیادی در میان مردم نفوذ سیاسی پیدا کند. گرفتن چهره به ظاهر ضد امپریالیستی در مقابل آمریکا، که مورد تنفر به حق مردم ایران بود همچنین در مرحله بعدی استفاده از نعمت جنگ با عراق و به خطر افتادن مام میهن باعث افزایش روزبروز بیشتر این توهم گردید. ج. اسلامی در چنین شرایطی با غنیمت شمردن اوضاعی که پیش آمده بود از یکطرف با مهارت و زیرکی سریعاً به بازسازی ارتش و دیگر نیروها و سازمانهای سرکوبگر رژیم سابق پرداخت و از طرف دیگر و در مرحله بعدی بدون تردید و توهم در برخورد با مخالفین خود با قساوت سبعانه و کم نظیری و راه انداختن اعدامهای دسته جمعی و با کشتارهای وسیعی که در بهارسال شصت انجام داد آخرین مقاومت‌های قیام و انقلاب مردم ایران را درهم شکست و حاکمیت سیاه و ننگین خود را بر جامعه ایران به غیر از کردستان تحمیل نمود. بدینوسیله قیام و انقلاب ۵۷ در یک پروسه مقاومت نسبتاً طولانی به مثابه یک انقلاب ناموفق در سال شصت خاتمه یافت.

در این شرایط مردم کردستان تنها مانده بودند و چشم انداز تداوم مقاومت و تداوم انقلاب و یا حتی کمک و حمایت موثری از دیگر جاها به درجه بسیار زیادی منتفی شده بود. و این چیزی جز تداوم مقاومت در قالب شکل گیری و برپائی یک جنبش مستقل در کردستان هیچ معنی دیگری نداشت. بعضی از گروه‌ها همراه با افراد منفرد در آن شرایط از بقیه مناطق ایران به کردستان آمده بودند و به نوعی حمایت خود را نشان میدادند. اما این با آن چیزی که مورد نظر است یعنی حمایت وسیع توده‌ای توسط جنبشهای اجتماعی متفاوت است. از این نوع حمایت‌های سازمانی حتی از بخشهای دیگر کردستان هم کم

^{۱۱} - برجسته کردن نقش و دخالت و حمایت کشورهای غربی معمولاً از جانب بعضی از جریان‌های سیاسی به توجیهی برای پوشاندن دلایل اصلی روی کار آمدن ج. اسلامی و بخصوص مواضع سیاسی خود آنها در قبال این رژیم در آن شرایط است.

نمود. از همان اوایل شروع انقلاب احزاب سیاسی بطور مثال اتحادیه میهنی کردستان عراق، بویژه نیروی اصلی تشکیل دهنده آن که یک سازمان چپ و انقلابی به اسم "کومه‌له رهنجدران" بود کمکهای بسیار با ارزشی حتی مسلحانه از جنبش مقاومت مردم کردستان ایران نمود. چنین حمایتی چه از طرف گروه های چپ ایرانی و یا احزاب و نیروهای دیگر بخشهای کردستان هر چند از اهمیت سیاسی زیادی برخوردار بودند اما طبیعتاً نمیتوانست تعیین کننده باشند.

در چنین اوضاعی دیگر نه تنها مسئله کومه‌له و افق و آینده سیاسی آن، بلکه سرنوشت کل جنبش کردستان هم در میان و مطرح بود حیات و آینده این دو به درجه بسیار زیادی به هم گره خورده بود جوابی که کومه‌له در آن مقطع به این دوماستله داد موضوعاتی هستند که علیرغم ربط و پیوستگی آنها به همدیگر، اما به عنوان دو موضوع متفاوت بسیار مهم، من در اینجا و در ادامه به صورت منفک آنها را مورد بررسی قرار خواهم داد.

استراتژی کومه‌له در جنبش کردستان!

همچنانکه پیشتر هم اشاره شد، تا آن زمان کومه‌له تحلیل روشن و مشخصی از خود این جنبش ارائه نداده بود و شاید ضرورتی برای آن ندیده بود چرا که مقاومت و مبارزه مردم کردستان را تنها و فقط در ادامه انقلاب سراسری و دفاع از دستاوردهای دموکراتیک آن میدید و در این چهارچوب به آن بر خورد می کرد. به همین دلیل هم ناگفته و اعلام نکرده یک نوع سیاست انتظار در عملکرد و پراتیک کومه‌له قابل مشاهده بود. البته این کاملاً طبیعی و قابل درک است که جنبش و مقاومت مردم کردستان تا آن مقطع در یک مسیر و ارتباط تنگاتنگ و بسیار متاثرتری با بقیه نقاط ایران قرار داشت ولی با وجود چنین هماهنگی با دیگر مناطق ایران هم ضرورت طرح و وجود یک استراتژی و برنامه روشن و مشخصی در قبال جنبش کردستان را نفی نمیکرد اما واقعیت چیز دیگری بود. برای روشن تر کردن موضوع توضیحاتی در این زمینه خواهم داد.

در این شکی نیست که شرکت کومه‌له در جنبش کردستان خود یک حرکت و یک چرخش تاریخی در میان صفوف جریان چپ تا کنون بود و این مسئله خود یکی از دلایل و مولفه های بسیار مهم نفوذ اجتماعی بیشتر جریان چپ برای اولین بار در کردستان در قیاس با گذشته بود. اما اشکال اصلی کار در اینجا است که کومه‌له با وجود شرکتش در مقاومت و جنبش کردستان از یک تحلیل درست و یک استراتژی مشخص برخوردار نبود. کومه‌له در این مقطع نه تحلیل روشن درست و جامعی از وضعیت جنبش کردستان و مولفه ها و فاکتورهای شکل گیری چنین جنبش مستقلی را داشت و نه ارزیابی واقعبینانه‌ای از اوضاعی که حاکم بر کل جامعه ایران بود. سیاست کومه‌له چه هنگامیکه هنوز مکتوب و مدون نبود و چه زمانیکه آنرا بصورت اسناد مکتوبی در سطح علنی مطرح ساخت، مبتنی بر این تحلیل بود که جنبش و مبارزه مردم کردستان را در ادامه انقلاب و مقاومت برای تحقق خواستها و مطالبات آن ارزیابی میکرد و حتی زمانیکه انقلاب در سطح سراسری به عینی به شکست منجر میگردد و در مقابل جنبش در کردستان در اوج خود ادامه پیدا میکند، حاضر به هیچگونه تغییری در این سیاست خود نیست و کماکان بر ادامه این سیاست و تدوین استراتژی خود بر این اساس تاکید میورزد و همچنان سرنوشت جنبش کردستان را به جنبش سراسری گره میزند.

تا آنجا که به مسئله ملی و وجود ستم تاریخی در این زمینه و جایگاه و ربط آن به جنبش کردستان و در حقیقت یکی از پایه های اصلی این جنبش بر میگردد بعد از مدتها بحث و جدل سیاسی نتیجه آن اتخاذ سیاستی میگردد که در سندی به نام طرح کومه‌له برای خودمختاری رو به بیرون ارائه شد. این سند که بر مبنای دیدگاه لنین در قبال مسئله ملی تدوین و فورموله شده بود در مجموعه مقالاتی تحت نام "کومه‌له و مسئله ملی" در آن زمان توسط عبدالله مهددی که نفر اول کومه‌له و تقریباً میتوان گفت که حکم جانشین فواد سلطانی را پیدا کرده بود از جنبه‌های اصولی و حقانیت سیاسی چنین موضعی و انطباق آن با نگرش و تفکر مارکسیستی دفاع و تشریح گردید. پایه این مباحث بر مبنای شعار "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" استوار بود جنبه تئوریک

این مباحث به جای خود، در اینجا آنچه که بیشتر مورد نظر من است و امروز به آن و به موضع و سیاست کومه‌له می‌توان ایراد داشت عدم درک درست و تحلیل و ارزیابی از شرایط مشخصی بود که کومه‌له و جنبش کردستان در آن قرار داشت و در نتیجه اتخاذ سیاست کنکرت و معینی بود که جوابگوی آن شرایط و منطبق با آن نبود. شرایطی و موقعیتی که کومه‌له و جنبش کردستان با یک وضعیت ویژه و استثنائی روبرو بود از یک طرف یک رژیم کاملاً ارتجاعی و ضد انقلابی سرکار بود و قدرت را در بعد سراسری قبضه کرده بود، رژیمی که بعد از مدتی توانسته بود تا حدود بسیار زیادی انقلاب را مهار کند و تردیدی هم در سرکوب جنبش کردستان نداشت و تمام تلاش خود را برای آن نیز بکار برده بود. امام‌وفق به انجام آن نگردیده بود. از طرف دیگر ما در کردستان شاهد این بودیم که مردم کردستان کماکان در صحنه سیاسی حضور داشتند و پیگیرانه خواهان تحقق خواسته‌های انقلابی خود بودند و احزاب و جریانات سیاسی مخالف رژیم جدید قدرت را در دست داشتند.

در چنین شرایطی سیاست درست چی می‌توانست باشد؟ ما بجای اینکه با تمام قدرت با بسیج مردم و با دخالت مستقیم توده‌های کارگر و زحمتکش به پای سازمان دادن یک حاکمیت مستقل مردمی برای اداره جامعه کردستان در شکل ایجاد یک دولت سکولار و دمکراتیک برویم و با آماده سازی ملزومات اعلام چنین کاری برای جلب حمایت‌های ممکن در تمام سطوح نهایت تلاش را میکردیم و چنین امری را جز اولویت برنامه و اهداف خود قرار دهیم. درمقابل ما بدون برنامه، عملاً سیاست و استراتژی انتظار را پیشه نمودیم. عدم انجام و رفتن به پای پروسه چنین کاری تنها و صرفاً ناشی از بی تجربگی ما نبود، هر چند کم تجربگی فاکتور و عامل جدی و مهمی بود، اما بیشتر از آن ناشی از بینش و تفکری بود که در آن زمان ما داشتیم. ما وجود و تشکیل چنین دولت جداگانه و مستقلی را به منظور اداره جامعه و سازمان دادن حاکمیت توده‌ای که مبتنی بر تضمین حقوق اولیه و پایه‌ای مردم کردستان باشد، بدون آنکه از لحاظ تئوریک بیان کرده باشیم با اهداف و آرمانهای خود و با منافع طبقه کارگر سازگار و عملی نمیدیدیم. گسست و استقلال کردستان مغایر با

منافع طبقه کارگر و کاری غیر ضروری و غیر عملی ارزیابی میشد. جهت و مسیری که ما انتخاب کردیم این بود که علیرغم اینکه "حق ملل در سرنوشت خویش" شعار اصلی ما بود و ما حق تشکیل دولت ملی و مستقل را برای مردم کردستان در گفتمان سیاسی پذیرفته بودیم، و این را در تئوریا و استراتژی و برنامه خود بعداً به نوعی فورموله کردیم، اما در عمل چنین سیاستی را پیش نبردیم و چنین حقی را نیز در عمل رعایت و پیگیری ننمودیم. ما هیچوقت خود را در مقابل این سؤال بطور جدی قرار ندادیم که در چه شرایطی حق تشکیل دولت مستقل ضرورت عملی پیدا میکند و به عنوان یک آلترناتیو و راه حل آنرا مفید قابل طرح و قابل دفاع میدانیم؟ فاکتور و مولفه های اساسی و تعیین کننده برای چنین کاری کدامها بودند؟ اگر فاکتور اصلی برای چنین وضعیتی سرکار بودن و حاکمیت رژیمی باشد که حقوق اولیه و پایه‌ای مردم کردستان و اعمال اراده آنها بر سرنوشت خویش را نادیده بگیرد، مگر دولتی ارتجاعی‌تر از ج. اسلامی را میشد تصور نمود که در قدرت باشد تا ما در آن شرایط شعار حق تشکیل دولت جداگانه و مستقل را به عنوان سیاست و راه حل خود مطرح کنیم و با بسیج و دخالت وسیع توده‌ها به پای تحقق و اجرای آن برویم. طرح خواست خود مختاری و فورموله نمودن آن از جانب ما به عنوان راه حل نه ناشی از توهم ما به ج. اسلامی، چرا که بطور واقعی چنین توهمی در میان صفوف کومه‌له وجود نداشت، بلکه ناشی از همان بینش و تفکری بود که بر ما غالب بود و آن اینکه ما جنبش کردستان را در ادامه انقلاب ایران میدیدیم ما هیچوقت جنبش کردستان را به عنوان جنبشی مستقل و قائم به ذاتی که در اساس ناشی از موقعیت ویژه و خاصی که جامعه کردستان از آن برخوردار بود، تصور و ارزیابی نکردیم، شرایط خاص و ویژه‌ای که بطور واقعی و عملی مسیر و سرنوشت جنبش و مقاومت مردم کردستان را متفاوت از بقیه ایران شکل داده بود. ما از لحاظ تئوریک و نظری یک برداشت و تفسیری نادرست یکجانبه و تک بعدی از موضع مارکسیستی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش را استنتاج کردیم، یعنی ماندن و اتخاذ سیاست الحاق تحت هر شرایطی را پراتیک

و عملی نمودیم و گرنه تحت حاکمیت این چنین رژیمی هار و ارتجاعی طرح خود مختاری چگونه ممکن و چگونه قابل قبول و حتی قابل تصور بود.

اولین سؤال و بحثی که اینجا و در همین رابطه ممکن است مطرح شود میتواند این باشد که با توجه به موانع و محدودیتهای بسیار زیادی که در پیش رو داشتیم چه تضمینی برای موفق بودن چنین استراتژی و سیاستی وجود داشت؟ حمایت مردم کردستان برای چنین خواستی چگونه بود. آیا طرح چنین سیاستی از حمایت کافی در میان توده‌ها برخوردار میشد؟ در شرایطی که ما نه تنها با مانع ج. اسلامی روبرو بودیم حزب دمکرات هم به مثابه یک نیروی عمده محلی حاضر به هیچگونه همکاری با کومه‌له نبود و حتی برای به توافق رسیدن بر سر طرح چند ماده‌ای خودمختاری مشکل تراشی مینمود چگونه امکان تحقق و اجرا و موفقیت آمیز چنین استراتژی و سیاستی ممکن بود؟ در اینجا بحث بر سر موفقیت یا عدم موفقیت چنین سیاست و استراتژی سیاسی در درجه اول نیست. هیچ کس نمیتواند موفقیت هیچ سیاستی را از پیش تضمین کند چنین تضمینی از قبل برای هیچ خواست و سیاستی ممکن نیست کما اینکه بیش از یک قرن است که استراتژی خود مختاری از جانب احزاب کردی برای حل مسئله ملی در کردستان مطرح است و تا کنون هم هیچ نتیجه‌ای نداده است و من هم تصور نمیکنم که اگر جریان چپ و کومه‌له چنین سیاست و استراتژی سیاسی را برای جنبش کردستان در پیش میگرفت حتماً پیروزی قطعی همراه داشت. آنچه که میتواند در نهایت درجه موفقیت سیاستی را تضمین کند توازن قوا و بسیج و شرکت و دخالت توده‌ها در حمایت و پشتیبانی آنها از آن است و بدون تردید دخالت دادن مردم در سرنوشت خودشان و فراهم نمودن شرایط و ملزومات چنین دخالتی برای اعمال حاکمیت از جانب آنها میتواند بیشترین حمایت را همراه داشته باشد

واقعیت این بود که ما اهمیت و بهای لازم را به امر حاکمیت ندادیم. در آن زمان شوراهایی که ما در شهرها و در روستاها به منظور اعمال حاکمیت توده‌ای تشکیل میدادیم اساساً بیشتر جنبه فرمال داشتند و از کمترین قدرت

اجرائی برخوردار بودند و مشغول حل امور از قبیل رفع اختلافات احتمالی بین اهالی و مسائلی از این قبیل بودند که در این مورد هم هیچ قدرت اجرائی نداشتند قانونی در کار نبود تا بر مبنای آن عمل شود. تدوین و اعلام چنین قانون و برنامه‌ای کمترین مشغله ما بود حتی ما به فکر برنامه ریزی برای عرصه‌های گوناگون، مسائل اجتماعی و فرهنگی و آموزشی و اقتصادی و... برای اداره موقتی جامعه هم نبودیم. ما کوچکترین شناختی از اینکه یک دستگاه حکومتی چگونه عمل میکند نداشتیم و تلاش برای فراهم نمودن ملزومات و امکان چنین دستگاهی هم آنزمان مطرح نبود. چرا که امر حاکمیت وجود چنین دستگاه دولتی فقط در بعد مرکزی و سراسری آن مد نظر بود و سرنوشت امر حاکمیت مردم در کردستان بطور مطلق به سرنوشت حاکمیت در مرکز گره زده میشد. این نتیجه طبیعی بینش و نگرشی بود که جنبش کردستان را به مثابه یک جنبش مستقل نمیدید و هیچ استراتژی سیاسی مشخصی هم برای به پیروزی و به سرانجام رساندن آن در برنامه و دستورکار خود نداشت. بطور واقعی چنین نگرشی اداره امور جامعه کردستان و سازمان دادن حاکمیت مستقل آنرا نه امری ضروری و نه عملی میدانست و انجام چنین کاری را در چهار چوب توان و ظرفیت و قدرت واقعی خود جنبش جامعه و مردم کردستان نمیدانست.

در ارتباط با درجه حمایت سیاسی مردم از چنین سیاست و استراتژی سیاسی باید این نکته را در نظر داشت که یک جریان یا حزب سیاسی همیشه نمیتواند و درست هم نیست که استراتژی و مواضع سیاسی خود را تنها بر مبنای تأیید مردم مطرح کند. حمایت توده‌ها از یک سیاست تنها معیار درستی یا حقانیت آن نیست. در بسیاری موارد خود مردم و توده‌های کارگر و زحمتکش ممکن است منافع خود را به درستی تشخیص ندهند و در یک مقطعی از سیاستی که به نفع آنهاست حمایت و پشتیبانی لازم را بخرج ندهند. برای چسپاندن و جلب حمایت توده‌ای از یک سیاست باید تلاش کرد. هر چند در کردستان زمینه حمایت وسیع هم برای چنین سیاستی وجود داشت و جانب‌داری از چنین خواستی اگر از خواست خودمختاری که مورد پشتیبانی

وسیع مردم کردستان بود زیاده‌تر نباشد کمتر نیست. من تردیدی در این نمی‌بینم اگر زمانی یک شرایط کاملاً آزاد و دموکراتیکی حاکم بر جامعه باشد و پای سرکوب و کشتار در میان نباشد و مردم آزادانه حق انتخاب داشته باشند اکثریت مردم کردستان از چنین خواستی حمایت خواهند نمود.

در مجموع بحث من این است که اگر ما سیاست شفاف و روشنی در این زمینه داشتیم و تنها به جای درپیش گرفتن سیاست انتظار و پرداختن به رتق و فتق امور روزانه در آن زمان در یک سطح وسیع و جدی تری به امر دخالت توده‌ها و حاکمیت آنها و تمرکز روی اداره امور جامعه را تا این سطح یعنی تشکیل یک دولت سکولار و دموکراتیک را در میان مردم کردستان تبلیغ و در عمل پیگیری می‌کردیم، قطعاً نتیجه متفاوتی در بر داشت. حتی در صورت عدم موفقیت هم می‌توانست آموزش و دستاردهای گرانبها و با ارزش مهمتری را برای ادامه مبارزه در آینده برای مردم کردستان در بر داشته باشد.

بهر جهت به باور من اتخاذ چنین سیاستی و اقدام جدی و عملی برای آن از جانب کومه‌له می‌توانست در رشد خود آگاهی سیاسی مردم و سطح توقعات و شناخت آنها از حق و حقوقشان و بالا بردن اعتماد به نفس و در نهایت دخالت موثرتر آنها در دفاع از جنبش بی نهایت موثر واقع گردد و درعین حال منجر به فشار جدی تری بر "ح.د" یا هر جریان دیگر مخالف آن در جهت تحمیل قبول چنین شرایطی یا خنثی نمودن و منزوی شدن بیشتر آن در میان مردم کردستان گردد.

از آنجا که بحث جامع و همه جانبه پیرامون این موضوع احتیاج به در نظر گرفتن و بررسی جنبه های مختلف و فاکتورهای نسبتاً متنوع دیگری را دارد و از این لحاظ بحث مستقل مستدل و مفصل تری را ضروری و طلب میکند من در اینجا ناچاراً تا حد یک اظهار نظر کلی در این مورد اکتفا خواهم کرد و به مثابه یک موضوع مهم آنرا به فرصت دیگری موکول می‌کنم.

بحث حاکمیت و چگونگی اداره امور جامعه کردستان کماکان بحث مطرح و حل نشده و مورد مناقشه است. هنوز امروز هم یک استراتژی درست و

واقع‌بینانه که جوابگوی شرایط ویژه جنبش و جامعه در کردستان باشد تعقیب و پیش برده نمی‌شود و به مثابه یک خلأ کماکان قابل مشاهده است. سیاست الحاق تحت پوشش حقوق شهروندی یا خود مختاری و فدرالیسم به طریق اولی سیاست حواله نمودن حل مسئله به سوسیالیسم، هیچکدام سیاست درست و راه حل مناسب و قطعی و جوابگوی این مسئله در شرایط کنونی نیستند. من قبلاً به مناسبت‌های مختلف در این مورد اظهار نظر کرده‌ام و در اینجا ضرورتی برای تکرار آن نیست. از نگاه من آنچه می‌تواند توضیح دهنده وجود یک جنبش مستقل در کردستان (نه ماهیت کل جنبش) و وجه متمایز آن با دیگر مناطق ایران باشد، در اساس وجود ستم ملی و خواست حق تعیین سرنوشت در درجه اول به معنی سیاسی آن است و در شرایط کنونی از لحاظ عملی و کنکرت آن یعنی حق تشکیل دولت مستقل و اعمال اراده مردم کردستان است. استراتژی سیاسی چپ در کردستان اگر متکی بر چنین حق و خواستی و مبتنی بر راه حل اساسی و ریشه‌ای برای حل این مسئله و معضل اجتماعی و تاریخی نباشد، نمی‌تواند جواب مناسب و درستی برای آن باشد.

تا آنجا به موضع و برخورد جریان چپ سراسری بر می‌گردد آنها اگر بخواهند به آرمانهای سوسیالیستی و مواضع مارکسیستی خود در برخورد به این مسئله یعنی جنبش کردستان وفادار بمانند باید نگرش و متد مارکس و انگلس و اظهار نظر و مواضع اصولی آنها در برخورد به مسئله ملی و خصوصاً در مورد نقش کمونیست های ملت حاکم را به مثابه الگو راهنمای خود قرار دهند و در عمل و پراتیک خود به آن توجه جدی بنمایند. مارکس و انگلس اعتقاد عمیقی بر رعایت حقوق برابر ملل و اینکه جدائی آنها با روح پرورش باورهای انترناسیونالیستی مغایرت ندارد مینویسند: "اگر بخواهیم به سوسیالیسم وفادار باشیم باید به پرورش انترناسیونالیستی توده‌ها بپردازیم، این امر در میان ملل حاکم بدون تاکید ورزیدن بر آزادی جدا شدن برای ملل ستمدیده غیر ممکن است" و مارکس بطور کنکرت و مشخص تر در قبال مسئله ایرلند طی نامه‌ای به انگلس موضع خود را چنین بیان میکند: "طبقه کارگر انگلیس باید رفتار و نگاهش را به ایرلند تغییر دهد و از رفتار و کردار طبقات

حاکم فاصله بگیرد" و در ادامه و در همین رابطه مینویسد: "قبلاً فکر میکردم که جدائی ایرلند از انگلستان غیر ممکن است ولی حالا فکر میکنم که این کار غیر قابل پیشگیری است"

واقعیت این است که چپ و طبقه کارگر ایران هنوز رفتار و کردار خود را از طبقات حاکم و بورژوازی ایران در قبال مسئله کردستان بطور کامل جدا نکرده‌اند. آنها اگر میخواهند به باور و آرمانهای سوسیالیستی و اهداف طبقاتی خود متعهد و پایبند بمانند، باید بدون هیچ قید و شرطی و با صراحت کامل از حق ملت کرد در جدائی و تشکیل دولت مستقل خود حمایت کنند و این را به یک امر قابل قبول و جا افتاده‌ای در درون جامعه تبدیل کنند و از این طریق از اعمال و افکار شوونیستی بورژوازی و طبقات حاکم، خود را جدا و از آنها فاصله بگیرند، این تنها راه و تضمین کننده واقعی وحدت و اتحاد طبقاتی و همسوئی و منافع مشترک و رهائی واقعی آنها در آینده است. چرا که نه تنها از لحاظ نظری بلکه از لحاظ تجربه عملی هم ثابت گردیده است که هیچ ملتی نمیتواند آزاد باشد اگر خود بر ملتی دیگر ستم روا دارد. اگر ملتی بر ملتهای دیگر ستم روا دارد زنجیرهای اسارت خود رامحکم کرده است.

حاشیه‌ای کوتاه بر مباحث تاکنون!

در اینجا قبل از ادامه و وارد شدن به فاز دیگر بحث و شاید نوعی متفاوت، میخواهم بطور خلاصه نکاتی را نه بعنوان جمع‌بندی بلکه به عنوان حاشیه‌ای کوتاه بر آنچه تا کنون در ارتباط با این مسائل و رویدادها و اتفاقاتی که من در اینجا تنها به سرفصل آنها و به گوشه‌های بسیار کوچکی از یک تاریخ پر افت و خیز اما بسیار تحسین برانگیز مبارزه مردم ستمدیده و زحمتکش کردستان و نقش و جایگاه کومه‌له اشاره کردم اضافه کنم.

قبل از هرچیز میخواهم روی این نکته تاکید کنم که اگر کسی امروز بخواهد در مورد کومه‌له و ماهیت آن به داوری بنشیند و این جریان را مورد قضاوت تاریخی قرار دهد، باید در این چهار چوب اجتماعی و اقداماتی که کومه‌له انجام داده آنرا مورد ارزیابی قرار دهد. باید جریان کومه‌له را در متن این

تحولات اجتماعی و در مکان تاریخی آن مورد بررسی قرار دهد. باید کومه‌له را در اقداماتش علیه دولت مرکزی و دفاع قاطعانه‌اش از مردم محروم و ستمدیده کردستان در سیاستها و دفاعش از خواستههای کارگر و زحمتکش در مقابله‌اش با مرتجعین محلی، در سازمان‌دادن جمعیت‌های دفاع از آزادی و انقلاب تا متشکل نمودن زنان در سازمانهای مستقل برای دفاع از حقوق خودشان، تا ایجاد شوراهای انقلابی در شهرها و روستاها به منظور دخالت در امر حاکمیت و بلاخره خنثی نمودن سیاستهای ضد زحمتکشی و ضد کمونیستی و در عین حال سازشکارانه و سوداگرانه "ح.د" و.... مورد قضاوت قرار دهد. اگر کسی امروز بخواهد کومه‌له را مورد بازبینی در آن شرایط معین تاریخی قرار دهد نمیتواند چشم بر روی همه این حقایق تاریخی و اجتماعی ببندد و این اقدامات را در چهارچوب یک مبارزه واقعی زنده اجتماعی و طبقاتی قرار ندهد و به جای آن با زره‌بین تنها به دنبال کمبودها و ایرادات فکری و تئوریک کومه‌له باشد و مدعی باشد که کومه‌له علیه ارتجاع و مذهب توهم داشته و با ناسیونالیسم همسو بوده است. یا با برجسته نمودن اشکالات و کمبودهای که اینجا یا آنجا در پراتیک یا عمل کومه‌له پیش آمده یا وجود داشته باشند با بزرگ کردن و عمده نمودن آنها کل حرکتی را که جز افتخارات و دستاوردهای با ارزش و تاریخی جریان چپ و کومه‌له هست نادیده بگیرد و غیره مسئولانه چهره‌ای از کومه‌له بسازد که مورد و مطلوب امروز خود و جریان خویش باشد، چهره‌ای با چنان کمبودهایی که همچون کشتی شکسته و بی دروپیکری که در توفان دریای افکار و اعمال ناسیونالیستی در حال غرق شدن تجسم شود و احتیاج به غریق نجات داشته باشد، و این غریق نجات هم کسی جز خود و جریانی که امروز خود را به آن متعلق پیوسته میدانند نباشد.

بر عکس قضاوت غیر مستند بعضی از این جریانات در مورد گذشته و تاریخ کومه‌له همچنانکه بررسی سیر حرکات و اتفاقات و رویدادهای تاریخی فوق به خوبی نشان میدهد کومه‌له یک جریان چپ و کمونیست واقعی بوده است و پراتیک و عمل انقلابی آن علیرغم همه کمبودهایش بیانگر چنین هویت طبقاتی است. کارگر و زحمتکش و مردم محروم و ستمدیده کردستان در قامت

کومه‌له برای اولین بار در تاریخ حیات و زندگی خود یک جریان و یک حزب سیاسی را در مقابل خود میدید که پرچم حقوق انسانی و اولیه آنها را بلند کرده و خواسته‌های واقعی و تمایلات درونی آنها را بیان و مطرح میکرد، جایگاه واقعی و والای انسانی آنها را در جامعه به آنها نشان میداد و از شخصیت و حرمت و کرامت آنها دفاع میکرد. زنان زحمتکش و محروم جامعه کردستان سازمانی را پیدا کرده بودند که از حقوق پایمال شده آنها، از رفع تبعیضهای صد ساله و هزار ساله بر آنها و نسلهای پیشین آنها و از حقوق برابرشان با مرد برابرشان سخن میگفت و پرچم آزادی و رهایی واقعی و همیشه‌ای آنها را برافراشته و مصمم علیه هر نوع ظلم و اجحافی ایستاده و مبارزه میکرد. همچنین این پراتیک انقلابی نشان میدهد که نه تنها در میان جریان کومه‌له کوچکترین توهمی نسبت به مذهب و جریانات مذهبی وجود نداشت و نه تنها مثل دیگر نیروهای چپ در دیگر مناطق ایران نسبت به ماهیت ضد امپریالیستی جریانات مذهبی توهم پراکنی نکرد، نه تنها جناح بندی ملی و غیر ملی برای آنها نتراشید، نه تنها تمامیت ارضی و مام میهن در تفکرش جایگاهی نداشت، بلکه به مثابه تنها نیروی موثر اجتماعی با اتخاذ موضعی کاملاً انقلابی در همان روزهای اول سرکار آمدن ج. اسلامی، در جریان رفراندوم، با تحریم و جواب منفی به ج.اسلام در میان مردم کردستان و شکل دادن به مقاومت آنها نقش تعیین کننده‌ای ایفا نمود، چرا که ناسیونالیسم کرد که "ح.د" در آنزمان آنرا نمایندگی میکرد بارها به واسطه های مختلف به ج.اسلامی و حضرت امام لیبک گفته بود، و حتی در این رابطه اختلاف و انشعاب بزرگی در صفوفشان اتفاق افتاد، در نتیجه پرچمدار و نماینده چنین قاطعیتی در کردستان نمیتواند جریان دیگری جز کومه‌له بوده باشد.

همه اینها نشان میدهد که جریان کومه‌له نه تنها "جناح راست و عقب مانده چپ" در ایران نبود بلکه خود گواه بر این حقیقت هم هست که این جریان از جنسی دیگر و از نوعی دیگر و از بسیاری لحاظ با کل چپ ایران متفاوت بود و آنها نه تنها تفاوتی سطحی بلکه ماهوی و طبقاتی داشت. هم چنین موارد فوق در رد این ادعای کاذب نیز هست که عده‌ای به خود باورنده‌اند که اگر

تئوریهای آنها نبود کومه‌له سرنوشتی بهتر از دیگر جریانات چپ نمیداشت. این در حالی است که اگر در آن شرایط آنها از لحاظ تئوری و دیدگاه نظری در پروسه مطالعات و تفحصات خود به بعضی نتایج و سیاست درست پی برده بودند، کومه‌له در پراتیک خود مدتها بود که چنین مواضع سیاسی و عمل انقلابی را سرلوحه مبارزه خود قرار داده بود و در آن مقطع تاریخی برعکس دیگر جریانات چپ که همگی دچار سردرگمی و بحران گشته بودند کومه‌له در اوج شکوفایی خود در راس یک حرکت و جنبش اجتماعی بزرگ قرار داشت و اتفاقاً همین مسئله هم انگیزه اصلی برای پیوستن آنها به جنبش کردستان واتحاد با کومه‌له گردید و این را در همینجا میتوانم با قاطعیت اضافه کنم که چنانچه بقیه جریانات چپ ایران در سطح سراسری سیاستی انقلابی مشابه مواضع سیاسی کومه‌له را در قبال حاکمیت جدید ایران در پیش میگرفتند و دچار توهم و سازش نمیگردیدند، بدون تردید آینده ایران و سرنوشت انقلاب آن میتواند مسیردیگری داشته باشد.

با وجود همه اینها طبیعتاً کسی منکر وجود ایراد و کمبود در کومه‌له نیست و نمیتواند باشد. جریان کومه‌له در این دوره صرف نظر از تأثیرات بسیار بزرگ و تاریخی که بر جامعه و جنبشهای اجتماعی کردستان داشت و نقش برجسته و تاثیرگذاری که پیدا کرده بود، از کمبودهای زیادی برخوردار بود و از آن رنج میبرد. اما همچنانکه نشان داده شد انتقاد و ایراد از کومه‌له این نیست که گویا به مذهب متوهم بوده و یا گرایش ناسیونالیستی بر آن غالب بوده است، چرا که در هیچ کجای این پراتیک شفاف نمیتوان چنین نتیجه‌ای را گرفت. من قبلاً هم به دو مورد برجسته از این کمبودها آن اشاره کردم که در صورت عدم چنین کمبودهایی در آن مقطع حساس و سرنوشت ساز میتوانست آینده و سرنوشت کومه‌له و حتی کل جنبش کردستان به نوعی دیگر رقم بخورد. مورد اول در عرصه سیاسی با وجود اتخاذ تاکتیکهای روشن و در بسیاری موارد درست اما همچون یک ضعف و کمبود اساسی از یک برنامه مشخص و نقشه عمل درستی بر خوردار نبود. برنامه و استراتژی مدون و مکتوبی که چهارچوب و کل حرکت و کار و فعالیت این جریان بر مبنای آن

طرح ریزی و مطابق با آن پیش برده شود. این یکی از کمبودها و اشکالات مهم و اساسی جریان کومه‌له در آن مقطع تاریخی بود. مورد دوم از لحاظ تشکیلاتی علیرغم اتوریته سیاسی زیادی که پیدا کرده بود اما از وضعیت مناسبی که جوابگوی چنین شرایطی باشد، نبود. تشکیلاتی خام و با مرکزیتی ضعیف در مقابل آن جنبش عظیمی که در مقابلش قرار گرفته بود از آمادگی لازم برخوردار نبود و به مثابه یک حزب منسجم و با دیسپلین عمل نمیکرد. ابتکارات و تصمیم‌گیریهای شخصی و محلی جای آن را گرفته بود. در مجموع حزب و حزبیت در آن ضعیف و در جایگاه واقعی خود آن کاراکتر و کاربست لازم را نداشت. عدم وجود یک برنامه مکتوب و مدون و استراتژی روشن همراه با چنین کمبودی در عرصه سازماندهی چه حزبی و چه توده‌ای آن، این سازمان را در عمل با یک نوع پراگماتیسم و بی‌افقی سیاسی دچار و روبرو ساخته بود. مدتها طول کشید تا کومه‌له توانست به این کمبودها در شرایط دیگری پاسخ دهد. پاسخی که البته از زاویه دید امروز وقتی به آن نگاه کنیم، پاسخی‌های جامع و همه‌جانبه و بعضاً درستی به معضلات آن دوره و آن شرایطی که کومه‌له در آن قرار داشت نبودند.

* * *

کومه‌له در قالب یک جریان سراسری!

کومه‌له در آن شرایط از چند طرف تحت فشار بود از یک طرف میبایستی خود را برای مقابله علیه تهاجم و یورش گسترده ج.اسلامی آماده میساخت و مردم کردستان را برای یک چنین مقاومتی بسیج و آماده مینمود و از طرف دیگر به مثابه یک جریان چپ، به کمبودهای برنامه‌ای خود میپرداخت و با روشن ساختن مواضع برنامه‌ای مشخص و مدون به بسیاری از مسائل و ابهاماتی که در این زمینه موجود بود جواب میداد. حضور بعضی از گروه‌ها و جریان‌ات چپ موسوم به خط سه، که بعضاً داوطلبانه و بخشاً ناچاراً به کردستان آزاد شده آمده بودند در همین رابطه مزید بر علت بود و کومه‌له را برای وحدت و اتحاد تحت فشار میگذاشتند، که هرچه زودتر با روشن کردن

مواضع تئوریک و برنامه‌ای خود در جواب به آنها تعیین تکلیف نماید. نفوذ اجتماعی کومه‌له در کردستان این جریان را به یکی از محبوب‌ترین و معتبرترین جریان چپ آن دوره تبدیل کرده بود و این مسئله انگیزه‌ای قوی برای اکثرین جریان‌ات - که بیشتر آنها ازهیچ پایگاه اجتماعی و توده‌ای برخوردار نبودند - برای نزدیکی و اتحاد و در نهایت وحدت با آن شده بود نهایت تلاش را بخرج میدادند تا کومه‌له به گروه و جریان سراسری آنها بپیوندند. دیگر جریان‌ات چپ از جمله جریان فدائی و راه کارگر وضعیت دیگری داشتند و مسئله وحدت با آنها مطرح نبود. جریان فدائی با سکتاریسم شدیدی که بر آنها حاکم بود و راه کارگر هم که با مواضع راستی که داشت حتی همکاری عادی را نیز با آنها سخت غیرممکن و غیرعملی کرده بود. در جناح بندی بین جریان چپ و راست کردستان آنها بیشتر طرف "ح.د" را میگرفتند. ارزیابی آنها از جنبش کردستان صرفاً ملی بود و "ح.د" را نماینده واقعی این جنبش میدانستند که البته بعداً با شروع جنگ ایران و عراق در میان سازمان فدائی انشعاب افتاد و اکثریت آنها همراه با حزب توده از ج. اسلامی حمایت کردند، و راه کارگر همراه با سازمان اقلیت فدائی در کردستان به همکاری با "ح.د" بیشتر تمایل نشان دادند.

در ارتباط با مسئله وحدت با گروه‌ها و جریان‌ات موسوم به خط 3، قبلاً هم تا زمانی که هنوز فواد سلطانی در قید حیات بود موضع کومه‌له روشن بود. در جواب به این جریان‌ات بویژه سازمان وحدت کمونیستی که خود حاصل وحدت چندین گروه کوچکتر بود رفیق فواد در جلسه‌ای به آنها خاطر نشان کرده بود که ما پروسه وحدت را تنها به توافق از بالا و بر سر مسائل نظری و حتی برنامه‌ای درست نمیدانیم. اینها را ضروری اما کافی نمیدانیم از نقطه نظر رفیق فواد که نمایندگی خط فکری کومه‌له هم بود وحدت وقتی میتواند مفهوم و معنی واقعی و عملی داشته باشد که در جریان مبارزه اجتماعی و طبقاتی و دخالت در جنبشهای اجتماعی و در جواب دادن به نیازهای این جنبشها و مسائل مهم و مبرم مبارزه طبقاتی، عملاً در یک مسیر و یک جبهه واحدی در جهت تاثیر گذاری بیشتر بر آنها قرار بگیریم. در آن زمان در بین نیروهای

چپ بر سر مسائل اساسی و مهم وحدت نظری کامل هم وجود نداشت، در نتیجه چنین وحدت‌هایی نمیتوانستند با دوام باشند. تجربه هم صحت و درستی نظرات رفیق فواد را نیز در عمل ثابت نمود و این نوع وحدت و اتحاد عمل‌ها پایدار نماندند و تاثیر آنچنانی هم بر تحولات اجتماعی آن دوره نگذاشتند.

بلاخره در درون تشکیلات کومه‌له برای اولین بار بحث‌های جدی پیرامون مسائل برنامه‌ای و افق و دورنمای این تشکیلات شروع شدند. در آن زمان در تحلیل وضعیت جامعه ایران دو دیدگاه که قبلاً هم تا حدودی مطرح بودند در تقابل باهم به شیوه جدی تری و با نمایندگان علنی خود در سطح تشکیلات ظاهر گردیدند. من وارد شدن در مضمون این مباحث را در اینجا ضروری نمیدانم اما نظری که به دیدگاه یک مشهور شده بود در سرمایه‌داری بودن جامعه و تسلط مناسبات کالائی بر آن تردید داشت و معتقد به تحقیق و تفحص بیشتری در این زمینه بود. اما نظر دیگر که به دیدگاه دوم رایج بود معتقد به تسلط کامل مناسبات کالائی و سرمایه‌داری در جامعه بود و در این مورد تردیدی نداشت. یک نکته مهم و حائز اهمیت و بسیار آموزنده در اینجا، با وجود اختلاف نظر پیرامون مسائل فوق در درون تشکیلات کومه‌له، کسی در آن شرایط برخلاف امروز، به فکر انشعاب نبود و از آنجا که همگی درگیر یک جنبش اجتماعی بزرگی بودند و در مقابل سرنوشت آن نهایت احساس مسئولیت میشد و منافع جنبش بر منافع گروهی و تشکیلاتی یا هر چیز دیگری ارجعیت و تقدم داشت، نهایتاً این اختلافات در فضائی سیاسی و دوستانه سرانجام بعد از تبادل نظر و بحث‌های کافی و ضروری در فاصله نسبتاً طولانی به قبول دیدگاه دوم خاتمه یافت.

کومه‌له تا این مقطع صرف نظر از اسم بامسمی و متعین آن، همچنین به اعتبار فعالیتها و تاثیرگذاریهای وسیع اجتماعی تا کنونیش و محدود بودن این تاثیرگذاریها بر یک جغرافیای معین دیگر تردیدی باقی نمیگذارد که اساساً این جریان محصول جامعه کردستان و حضور و موجودیت آن کاملاً متناسب و

هماهنگ با نیازها و ضرورت‌های مبارزه و جنبش آن در این جامعه است، و در این چهارچوب و در این مکان و موقعیت است که قادر به ایفای چنین نقشی بزرگ و تاریخی است.

کومه‌له و رهبری وقت آن بدون توجه به واقعیت‌های فوق و بدون توجه به نقش و جایگاه و مکان واقعی خود و بویژه با توجه به تحلیلهای نادرست و غیرواقع‌بینانه‌ای که از سیر تحولات و اوضاع ایران و جنبش کردستان داشت و دلیل بینش و نگرشی که به تدریج بر آن غالب میشود، مسیر و جهت آینده کومه‌له را در یک بعد سراسری باز تعریف میکند و سرنوشت خود را همچون کل جنبش کردستان به سرنوشت و آینده حرکات و تحولات سراسری گره میزند. در تحلیل و نگرش آن زمان کومه‌له هیچ آینده روشنی برای جریان کومه‌له و جنبش کردستان بدون متصل نمودن آنها به تحولات و جریانات سراسری قابل تصور نبود. استراتژی مستقل پیروزی جنبش کردستان در برنامه و افق آن جائی نداشت در نتیجه کومه‌له از زاویه نگرش فوق که فعالیت در چهارچوب کردستان را محلی و محدودنگرانه ارزیابی میکرد به منظور بیرون آمدن از محدودیتهای ناشی از فعالیت خود در بعد منطقه‌ای و خارج ساختن کومه‌له از حصار محدود جنبش کردستان، ضمن انتقاد از کم توجهی تا کنونی خود در این زمینه به دنبال وحدت و اتحاد عمل با یک جریان سراسری بود.

در چنین شرایطی با توجه به تحلیلهای فوق دیگر آن خط فکری سابق که رفیق فواد سلطانی پیرامون وحدت بیان داشته بود و به جوهر آن در بالا اشاره گردید و در حقیقت او آنرا نمایندگی میکرد نه تنها نمیتوانست رعایت شود، بلکه همچون مانعی میبایستی نادیده و کنار گذاشته میشد. چرا که هیچکدام از جریانات سراسری که با کومه‌له احساس نزدیکی و خویشاوندی میکردند از نفوذ و پایه اجتماعی بهره‌مند نبودند و نقش موثری در تحولات و جنبشهای اجتماعی که بیشتر مورد نظر و تاکید رفواد بود نداشتند و اگر قرار بود وحدتی در پیش باشد تنها در چهارچوب و بر مبنای وحدت نظری و

برنامه‌ای قابل حصول بود. البته مسئله تنها این نبود رفیق فواد سلطانی قبلاً هم در جلسه‌ای در مهاباد در جواب به سئوالی پیرامون ضرورت تشکیل حزب کمونیست در بعد سراسری و یا کردستان و اساساً آینده سرنوشت جنبش در کردستان، دیدگاه کومه‌له را از یک موضع کاملاً سیاسی و نه ایدئولوژیک چنین توضیح می‌دهد: "ما از هم اکنون نمیتوانیم جواب قطعی به این مسئله بدهیم این مسئله بستگی به این دارد که جنبش و مبارزه مردم کردستان چه مسیری را در آینده طی خواهد کرد، اگر حرکت مبارزات مردم کردستان کماکان با مبارزات سراسری مردم ایران بصورت هماهنگ و در یک جهت ادامه پیدا کند، اولویت ما تلاش برای تشکیل حزب کمونیست ایران خواهد بود در غیر اینصورت اگر مبارزات و جنبش مردم کردستان مسیر متفاوتی را در ارتباط با مبارزات مردم ایران در مقابل دولت مرکزی انتخاب و در پیش بگیرد در چنین شرایطی نه تنها حزب کمونیست کردستان ضرورت پیدا میکند بلکه حق طبیعی و غیرقابل انکار مردم کردستان است که حتی دولت مستقل خود را داشته باشد". با چنین جواب شفاف و تیزبینانه‌ای که در عین حال بیانگر این حقیقت است که جریان کومه‌له برعکس ادعایی که میشود هنوز در آن مقطع یک جریان سراسری نیست و انتخاب چنین مسیری هم فی‌البداهه و علل السویه نبوده است، مسئله تعیین مسیر حرکت و آینده کومه‌له و همچنین جنبش کردستان را موقوف به یک تحلیل و ارزیابی کنکرت و مشخص از تحولات و اوضاع سیاسی و اجتماعی در آینده میکند.

روند تحولات بعدی نشان داد که کومه‌له اتفاقاً نمی‌بایستی با ندیده گرفتن زمینه‌های رشد و تکامل اجتماعی و ریشه‌های تاریخی خود و واقعیت‌های ملموس و انکارناپذیر اوضاع متفاوت سیاسی در کردستان با دیگر بخشها و مناطق ایران که قبلاً هم تا حدودی به آنها اشاره شد، مسیر یک حزب و جریان سراسری را برای خود تعیین کند. گویا تر از این چگونه این تفاوت سیاسی را میشود قابل توصیف و قابل درک کرد، درحالی‌که یک بخش جامعه ایران با توهم عمیقی که از حاکمیت جدید دارد به پای صندوق‌های رای میرود و از آن به حمایت برمیخیزد و بخش دیگر آن درست برعکس آن کوچکترین

توهمی ندارد و آنرا کاملاً تحریم میکند و مشروعیت و حقانیت آن را به چالش میکشد. یک بخش آن در جریان جنگ ایران و عراق وسیعاً و حتی داوطلبانه به بهانه دفاع از مام میهن شرکت میکند، اما بخش دیگر آن نه تنها تمایلی به دفاع از مام میهن و شرکت در این جنگ ارتجاعی نشان نمیدهد بلکه خود به شیوه کم سابقه و وسیعی علیه دولت و حاکمیت مرکزی، آنها نه تنها به شکل سیاسی بلکه در عالیترین سطح آن یعنی به مبارزه مسلحانه بر میخیزد، و این مقاومت توده‌ای و قهرمانانه مردم کردستان نه تنها از جانب مردم دیگر بخشهای ایران حمایت آنچنانی نمیشود، بلکه حتی به نوعی وبه درجه‌ای نیز سرکوب آن مهر تأیید میگیرد. اگر جوانان در کردستان داوطلبانه به صف نیروی پیشمرگ میپیوستند و مسلحانه علیه دولت مرکزی میجنگیدند، موج وسیعی از جوانان در دیگر شهرهای ایران در قالب بسیج و پاسدار داوطلبانه برای سرکوب خلق کرد راهی کردستان میشوند. جریانات سیاسی ایرانی و حتی نوع چپ آن به تأیید و حمایت رژیم بر میخیزند. آیا اینها تفاوت‌های کوچک و کمی بودند که ما آنها رانادیده گرفتیم. اینها و دهها نمونه دیگر از این نوع، آن فاکتورها و مولفه‌های مهمی بودند که در تحلیل آزمون کومه‌له اهمیت و جایگاه واقعی خود را پیدا نکردند و ریشه‌های چنین تفاوتی به هیچوجه درک و به آنها توجه جدی نشد.^{۱۳}

پی ریزی چنین سیاستی و فورموله کردن آن از لحاظ نظری و تئوریک بطور رسمی برای اولین بار در کنگره دوم کومه له ریخته شد این کنگره که در بهار سال شصت برگزار شد جایگاه ویژه و مهمی در تکامل جریان کومه‌له و تعیین مسیر حرکت آن پیدا کرد و تغییرات زیادی را بدنبال خود آورد. من در اینجا اگر در یک سطح کلی بخواهم درمورد جنبه‌هایی از آن اظهار نظری کرده باشم میتوانم به چند مسئله مهم و موضوعات برجسته که در آن مورد بحث و

^{۱۳} - متأسفانه فواد در آن زمان در میان ما نمانده بود که با تیزبینی و دوراندیشی و تحلیل‌های دقیق و مشخص خود از شرایط مشخص با ذکاوت و مهارت خاصی که در این مورد داشت مثل همیشه کومه‌له را در اتخاذ تصمیم درست در چنین شرایط حساس و سرنوشت‌ساز هدایت و رهبری کند.

تصمیم‌گیری واقع‌شدند اشاره کنم. قبل از هرچیز به نکات و جنبه‌های مثبت آن بپردازم. برای اولین بار در این کنگره کومه‌له به مسائل برنامه‌ای و استراتژی سیاسی و افق و آینده خود پرداخت و تا حدود زیادی به آنها و به کمبودها و اشکالات خود در این عرصه‌ها جواب داد. با تصویب دیدگاه دوم به اختلافات موجود پیرامون تحلیل از مناسبات تولیدی و اجتماعی حاکم بر جامعه که قبلاً بحث آن مطرح گشت خاتمه داد و با نقد گرایش‌های انحرافی و پوپولیستی حاکم بر چپ آن دوره که به درجه‌ای هم در درون کومه‌له وجود داشت^{۱۴} به شفافیت نظری و تأکید بیشتر به اهداف طبقاتی کومه‌له به عنوان یک جریان سوسیالیستی دست یافت. از لحاظ نظری و تئوریک با رفع کمبودهای خود در این زمینه و با نقد آنها با ارجاع مستقیم به تئوریهای سوسیالیسم علمی، مارکسیسم انقلابی را به مثابه تنها تئوری معتبر انتخاب و راهنمای پراتیک خود قرار داد. در عرصه مسائل تشکیلاتی کومه‌له را از یک تشکیلات غیر منسجم با مشکلات عدیده و زیادی که در این زمینه داشت در تبدیل آن به یک حزب جدی با دیسیپلین یاری کرد و در یک کلام حزب و حزبیت را در آن بطور چشمگیری تقویت نمود. همچنین بر ضرورت پیوند بیشتر با جنبش‌های سراسری تأکید کرد. اما این کنگره با وجود دستیابی و کسب این دستاوردهای با ارزش در مواردی با تصمیمات خود اشتباهات فاحشی را هم دچار گشت. اولین و مهمترین آنها تثبیت رسمی نگرشی بود که با نادیده گرفتن ضرورت وجودی و ریشه‌های اجتماعی و تاریخی جریان کومه‌له و در غیاب نمایندگی شدن یک تحلیل درست و واقع‌بینانه از جایگاه و موقعیت و ظرفیتهای واقعی این جریان و همچنین تسلط یک ارزیابی غلط از اوضاع سیاسی در آن شرایط، کومه‌له مسیر حرکت و جهت آینده فعالیت و اهداف خود را به نادرست به عنوان یک سازمان و تشکیلات سراسری تعیین کرد. در همین رابطه و در ادامه آن دومین اشتباه کنگره برخورد به جنبش

^{۱۴} - همچنانکه در بالا توضیح داده شد کومه‌له با جریانات چپ دیگر بسیار متفاوت بود و از بسیاری انحرافات که چپ ایران داشت مبرا بود در نتیجه همه نقدهای فوق شامل حال آن نمیشد.

کردستان و مسئله ملی بود که تبیین و درک نادرستی از این موضوع از لحاظ نظری و جایگاه واقعی آن ارائه میدهد و طی قطعنامه‌ای اعلام میدارد که جنبش کردستان مسئله مرگ و زندگی و حیات و ممات برای جریان کومه‌له نیست. این موضعگیری در واقع بعضاً بازتاب طبیعی همان نگرش جدیدی بود که در صفوف کومه‌له نضج و رواج یافته بود. انگار موضوع سراسری شدن تشکیلات یک نوع توجیه سیاسی برای شانه خالی کردن از زیر بار جنبش کردستان و ظاهراً به بهانه و تحت پوشش هرچه سوسیالیستی کردن تشکیلات کومه‌له بود. نتیجه چنین تصمیم و حرکت سیاسی عملاً تشکیلات را در پراتیک اجتماعی خود با مشکلات جدی و عملی روبرو ساخت. در آن هنگام انتقاد از عملکرد و پراتیک کومه‌له به شیوه افراط آن در نشریات علنی هم جا باز کرد. انتقاد از گرایش پوپولیستی در درون کومه‌له با یک درک و برداشت سطحی روبرو شد و در نتیجه چنین برداشتی نادرست و یک جانبه کل متد و روشها و مضمون انقلابی فعالیت‌های کومه‌له و ارزشها و سنتهای مبارزاتی تا کنونی آن به چالش کشیده شدند. انعکاس آن در پراتیک اجتماعی کومه‌له چنان بازتاب منفی یافت که کارگر و زحمتکش بیرون و درون کومه‌له را وادار به اعتراض نمود. قرار بود که نقد از پوپولیسم تشکیلات کومه‌له را طبقاتی تر و ما را به یک حزب سوسیالیستی به معنای واقعی کلمه بیشتر و بیشتر نزدیک کند. منافع کارگر و زحمتکش و اهداف آن بیشتر مورد توجه قرار بگیرد که ما درست با عکس آن روبرو شدیم. در واقع آنچه ما شاهدش بودیم تغییر روشها و سنتهای انقلابی کومه‌له و کم ارزش و کم بها دادن به پراتیک انقلابی و اجتماعی آن بود که این سازمان را تا کنون به یک جریان منحصر به فرد در میان دیگر گروهها و جریانات چپ تبدیل نموده بود. در حقیقت برجسته شدن نقش و مکان مسائل صرف تئوریک به شیوه غیر واقعی و نادرست، که بیشتر شکل مباحث کشف نظری و شعارگونه پیدا کرده بود تا اینکه به مثابه راهنمای موثر عمل و پراتیک انقلابی ما باشد. تحلیلهای ذهنی جای تحلیلهای

واقعیه‌ها را گرفت^{۱۰} برخورد از زاویه ایدئولوژیکی و نه سیاسی به مسائل باب گردید. به بهانه مبارزه با پوپولیسم کار و پراتیک توده‌ای بی ارزش شمرده شد. در واقع فعالیت نظری همه چیز و درمقابل پراتیک اجتماعی کم بها و تحقیرگردید. این درست نقطه مقابل متد و روش و سنتی بود که کومه‌له را به اینجا و این موقعیت رسانده بود. انعکاس انتخاب چنین متد و روشهایی در درون تشکیلات باعث شکل گیری جبهه بندیهای بین عنصر و کادرهای زحمتکش و طیف روشنفکر و تحصیلکرده گردید و به آن دامن زد و بعضاً تغییر در جابجائی موقعیت های تشکیلاتی و نقش و مکان آنها در پروسه دخالت در امر تصمیم گیریهای تشکیلات را بدنبال داشت. در عرصه فعالیت بیرونی و کار در میان توده‌ها نتیجه آن و بطور کلی اوضاع بسیار وخیم تر بود برخورد تحقیر آمیز و از بالا به کارگر و زحمتکش در سطحی نسبتاً وسیع رواج یافت. استفاده از اموال و امکانات مردم و بویژه دستبرد به مزارع زحمتکشان روستائی بدون اطلاع و موافقت آنها بعضاً به امر و روال عادی تبدیل گردید، تا جائی که صدای اعتراض علنی علیه کومه‌له از هر سو بلند شد و رهبری وقت کومه‌له را ناچار به عکس العمل و اقدامات جدی نمود. صدور قرار و ابلاغیه و جلسات و کنفرانسهای متعدد و حتی توییح و خلع عضویت و خلع مسئولیتهای بسیاری انجام گرفت. این نوع اقدامات به نوبه خود گرچه بهبودهایی در رفع این پدیده شوم (که تا آن موقع در کومه‌له سابقه نداشت) بدنبال داشت اما از آنجا که تحلیل ریشه‌ای و جامعی از این مسئله به عمل نیامد، به همین دلیل هیچوقت علت پیش آمدن این وضعیت خاص البته بسیار ناخوشایند درک نشد، و تنها برای دوره‌ای به مثابه قرص مسکنی عمل کرد و به هیچوجه موفق نگشت تشکیلات کومه‌له را از عوارض بینشی آن خلاص کند و حتی وقتی که ناچاراً در اولین کنفرانس بعد از کنگره دوم از سیاستهای کنگره

^{۱۰} - تحلیل غیر واقعی از موقعیت لرزان رژیم طی سالهای متمادی درمیان ما بی شباهت به تحلیل مجاهدین خلق که سرنگونی رژیم را پس از هر عملیاتی به هودارانش وعده میداد، یا به تحلیلهای حککا پیرامون بحران آخر در دو دهه اخیر نبود.

انتقاد شد و اصلاحاتی در آن از جمله در برخورد به جنبش کردستان و مسئله ملی بعمل آمد این مشکلات و معضلات به تمامی حل نگشتند و در مقاطع و مراحل بعدی اینبار به شیوه‌های متفاوت و به نوعی دیگر و در برخورد به مسائل اجتماعی مجدداً بروز و ادامه یافتند.

واقعیت این است که تصمیمات و مصوبات کنگره دوم کومه‌له خود متأثر و به نوعی انعکاس شرایطی و وضعیتی بود که در آن این کنگره برگزار گردید. شرایطی که ج.اسلامی تعرض وحشیانه‌ای را از هر طرف به مردم کردستان افزایش داده بود و جنگ سختی در جریان بود و توانسته بود بعضی از شهرهای کردستان را به اشغال مجدد خود در آورد. جنگ ایران و عراق شروع شده بود و در سطح سراسری در میان جریان اپوزسیون مسئله دفاع و حمایت از ج.اسلامی در جنگ با عراق مطرح بود و در درون طیف جریانات چپ هم این مسئله آنها را سردر گم و دچار اختلاف ساخته بود. نتیجه آن انشعاب در میان آنها و حمایت بخش وسیعی از آنها در جنگ باعراق شده بود. بجز حزب توده و شرکا در میان جریان فدائی به عنوان بزرگترین سازمان چپ سراسری در آن زمان انشعاب افتاد و اکثریت آنها در حمایت از رژیم در جنگ با عراق و همچنین علیه جنبش کردستان موضع گرفتند بقیه جریانات چپ و مخالف هم به شدت تحت تعقیب و توسط رژیم قلع و قمع میشدند. در کردستان هم مسئله همسویی و حمایت از رژیم به یک مشکل جدی برای حزب دمکرات تبدیل شده بود و نهایتاً انشعاب کنگره چهار را بدنبال آورد. و بخش قابل توجهی از رهبری و کادرهای بدنه این حزب به صف حمایت کنندگان از رژیم پیوستند. علاوه بر موارد فوق خود جنبش مقاومت و بویژه بخش مسلحانه آن هم به دلیل عدم موفقیت کومه‌له در بسیج و سازماندهی مردم در ابعاد وسیع و توده‌ای آن، در یک سطح محدود و حزبی ادامه پیدا کرده بود، یعنی جنبش مسلحانه به شکل احزاب مسلح اما با حمایت و سمپاتی توده‌ای پیش میرفت. همه اینها عوامل و فاکتورهای مهمی بودند که بر فضای کنگره سنگینی داشتند و بر آن تاثیرگذار بودند و کومه‌له را در شرایط بسیار سخت و نامناسبی قرار میدادند. در چنین شرایطی و تحت تاثیر چنین وضعیتی

است که کومه‌له خود را ناچار میبندد که افق و آینده خود را طوری تنظیم و برنامه ریزی کند که ادامه کاری و حیات سیاسی خود را به جنبش کردستان محدود نکند و همانطور که در قطعنامه‌های آن منعکس است حیات و ممت خود را به این جنبش گره نزند. خود این قطعنامه‌ها و موضعگیریهایی حاوی آنها بیانگر روشن این حقیقت هستند که یک نوع ناامیدی در درون رهبری وقت کومه‌له در قبال وضعیت جنبش کردستان قابل مشاهده است. در آن زمان در افق کومه‌له برای جنبش کردستان آینده و دورنمای روشنی قابل تصور نیست و هیچ برنامه‌ای و استراتژی سیاسی برای به پیروزی رسیدن آن به عنوان یک جنبش مستقل در دستور کارش نبود. این در حالی است که در چنین فضایی که حاکم بر جامعه ایران بود اگر روزنه و نقطه امیدی برای مقاومت و مقابله با ارتجاع و تغییر وضعیت فوق وجود داشت کردستان و زمینه‌های وسیع اجتماعی آن بود، که کومه‌له به جای پافشاری و تاکید بیشتر بر اهمیت فعالیت با نقشه و هدفمند در آن یعنی روشن نمودن استراتژی مشخص برای به پیروزی رساندن جنبش مستقلی که در راس آن قرار داشت با صادر کردن چنین قطعنامه‌هایی که در واقع بجز کم اهمیت جلوه دادن و حاشیه‌ای نمودن جنبش کردستان و زمینه سازی برای عقب نشینی و در نهایت سلب مسئولیت نمودن از خود در قبال آن و در آینده معنی و مفهوم دیگری نداشت. اما با وجود سر برآوردن این نوع تئوری و دیدگاه‌های نظری و تصویب قطعنامه‌های فوق، بنا به دلایلی از جمله جوهر و خصلت انقلابی بسیار قوی موجود در صفوف جریان کومه‌له و زمینه‌های بسیار زیاد مقاومت در میان زحمتکشان کردستان و همچنین وجود انگیزه‌ها و فاکتورهای دیگر هیچوقت تشکیلات در آن شرایط و در عمل به پای این سیاستها نرفت و به آن تن نداد و مثل دیگر جریانات، انشعابی هم در آن زمان در میان ما صورت نگرفت. ولی با وجود همه اینها این نگرش و دیدگاه فوق در شرایطی دیگر به هنگام تحمیل محدودیتهای بیشتر به جنبش کردستان در شکل و ابعاد دیگری زمینه عروج مجدد پیدا نمود و به عنوان یکی از دلایل اصلی و پایه‌ای موجب انشعاب اول در حکا و کومه‌له و تکه تکه شدن آن گردید.

قصدم در اینجا بررسی دقیق و همجانبه مصوبات و نتایج مثبت و منفی این کنگره در همه وجوه آن نیست، بلکه توجه دادن به این مسئله است که وقتی تشکیلاتی که اساساً فلسفه وجودی آن و ریشه‌های اجتماعی پیدایش و رشد و گسترش آن به یک جامعه معین و جنبشهای اجتماعی موجود در آن مربوط است که در کنگره آن از لحاظ نظری اهمیت و جایگاه آن درک نمیشود و استنباط و استنتاج درستی از آن بدست داده نمیشود و با تعیین چنین مسیری برای خود همه واقعیهایی عینی و ملموس مرتبط با آن را نادیده میگیرد نتیجه آن از لحاظ عملی نمیتواند چیزی غیر از این باشد.

کومه‌له به منظور پیگیری برنامه‌های خود قبل از وارد شدن به پروسه اتحاد با گروه و جریانات دیگر در آن شرایط بنا به همین نوع ارزیابی و تحلیل به منظور پیشبرد پروژه سراسری خود رسماً اقدام به گسترش تشکیلات کومه‌له در بقیه مناطق ایران میکند، آنهم در شرایطی که گروه‌ها و سازمانهای چپ سراسری به شدت تحت فشار و تعقیب و سرکوب وحشیانه ج.اسلامی قرار داشتند و قلع و قمع میشدند چنین تصمیم و اقدامی از هیچ منطق و پشتوانه سیاسی و هیچ نوع ارزیابی واقع بینانه‌ای برخوردار نبود. در این شرایط بجای عقب کشیدن نیرو و عناصر تشکیلاتی موجود اقدام به تقویت آنها میگردد. که متأسفانه این حرکت کومه‌له لطمات جبران ناپذیری به همراه آورد و تقریباً میتوان گفت که کل تشکیلات کومه‌له که در آن زمان تشکیلات خارج کردستان نام داشت متلاشی گردید. در اینجا بحث بر سر مقصر کردن کسی نیست، بلکه نقد تجربه و بینشی است که این چنین تصمیماتی حاصل آن است. بحث بر سر ارزیابیهای نادرست، تحلیلهای غیر واقعی، و انتخاب راه و مسیری غیر واقعبینانه و غیرعملی است که کومه‌له در آن شرایط و در آن مقطع در برابر خود قرار میدهد. آیا واقعاً از هر لحاظ که در نظر بگیریم کومه‌له از آن جایگاه و مکانی برخوردار بود که بتواند در نقش سازمان دهنده و مکان و موقعیت رهبری طبقه کارگر در دیگر مناطق ایران عمل کند؟ بر اساس کدام واقع بینی سیاسی، بر اساس کدام ماتریال انسانی و سازمانی، بر اساس کدام ضرورت و نیاز اجتماعی میتوان چنین نتیجه‌ای را گرفت. آیا این

ساده نگری به قضیه نیست؟ آیا این کج فهمی و عدم درک و شناخت از موقعیت و جایگاه جریان کومه‌له در رابط با جامعه کردستان و ویژگیها و نیازهای مربوط به آن در آن شرایط نبود؟ در اینجا بحث بر سر ضرورت پیوند مبارزاتی بین کومه‌له به مثابه یک جریان چپ با جنبش و جریانات چپ سراسری و تاثیرگذاریهای متقابل نیست. بحث بر سر ضرورت هماهنگی جنبش مردم زحمتکش کردستان با جنبشهای اجتماعی در دیگر مناطق ایران و هماهنگی و کمک به رشد و تقویت متقابل نیست. اهمیت این کار و پیشبرد چنین وظایفی جای بحثی ندارد، و فکرنمیکنم کسی روی اهمیت چنین امری حرفی یا تردیدی داشته باشد. بحث بر سر چگونگی و نحوه پیشبرد این وظایف است. ما چگونه میتوانستیم به وظایف خود به مثابه یک جریان چپ به بهترین نحو ممکن در ارتباط با رشد و گسترش و کمک به جریان انقلابی و خصوصاً تقویت گرایش چپ در سطح سراسری عمل کنیم و آن را به نحو احسن و شایسته پیش ببریم. آیا راهی که کومه‌له انتخاب کرد تنها راه درست این کار بود، خیلی ساده موضوع این است که کاری که کومه‌له در آن شرایط انجام داد این بود که خود به عنوان یک تشکیلات معین تصمیم میگیرد که مستقیماً چنان تشکیلاتش را گسترش دهد که بتواند در موقعیت و جایگاه یک سازمان و تشکیلات سراسری در رهبری جنبشهای اجتماعی در بعد سراسری قرار بگیرد، از این لحاظ از کم کاری و کم توجهی خود انتقاد دارد و به منظور رفع آن اعزام و اختصاص نیرو و تقویت و گسترش تشکیلات خود را در دستور کار قرار میدهد. تشکیلاتی که اکثریت آن شاید بیش از نود پنچ درصد را عناصری تشکیل میدادند که از کردستان اعزام میشدند. این آن تصمیم غیر ضروری نابجا و نامناسبی بود که کومه‌له را با مشکلات و معضلات فراوان و تقریباً میتوان گفت لاینحلی روبرو ساخت. کومه‌له اهدافی را در دستور کار خود گذاشت که از انجام عهده آن نمیتوانست بر آید. معضلی که با گذشت بیش از سه دهه حتی با وجود وحدت و اتحادهای تشکیلاتی لازم با جریانات سراسری علیرغم نقشه عملها و برنامه ریزیهای بسیار زیاد، علیرغم تلاشهای صادقانه و مجاهدتهای فراوان و فداکاریهای بیدریغ و کم

نظیر همراه با اشتیاق و از خودگذشتگیهای نامحدود در این راه همچنان باقی مانده و هنوز جواب مناسب نگرفته است. عدم پیشرفت و موفقیت در انجام این کار در اساس و در حقیقت ناشی از ناهمخوانی سیاست و تصمیمات اتخاذ شده فوق با واقعیات اجتماعی درون جامعه با مکانیسمهای آن با ضرورتهای مبارزاتی و دریک کلام با نیازهای سیاسی و اجتماعی و سوخت و ساز درون آن و درعین حال عدم انطباق آن با توان و ظرفیتهای واقعی کومه‌له است. سؤال این است که آیا این تنها راهی بود که در مقابل کومه‌له قرار داشت. آیا ما هیچ راه درست و منطقی تری برای انجام وظایف فوق درپیش رو نداشتیم؟ مسلماً وجود داشت، اما واقعیت این است که امروز هم بعد از سه دهه هنوز این مسئله پاسخ و راه حل درست و منطقی خود را نگرفته است و آلترناتیوهای مطرح و ارائه شده تا کنونی بعد از بروز بحران و این همه انشعاب ازجانب طیفهای مختلف نه تنها نتوانسته گره‌ای از مشکلات و معضلات چپ در کردستان را بگشاید، بلکه وضعیت آنرا بغرنج تر و پیچیده تر نموده است و ادامه بحران و تشدید و گسترش آن در میان شاخه‌های مختلف جریان چپ و کومه‌له در شرایط کنونی خود گواه این واقعیت است.

بهر جهت در اینجا اگر بخواهم بحث فوق را در چند جمله کوتاه خلاصه و از آن نتیجه بگیرم این است که کومه‌له با تحلیل و ارزیابی نادرستش از اوضاع و شرایطی که در آن زمان بر جامعه حاکم بود و عدم درک درست از وضعیت جنبش کردستان و ناتوانی از ارائه و اتخاذ استراتژی سیاسی مناسب برای آن و همچنین عدم شناخت از موقعیت و جایگاه واقعی خود در این رابطه و با باز تعریف کردن خود به مثابه یک تشکیلات سراسری، با در دستور گذاشتن اهدافی در این ابعاد، که خارج از توان و ظرفیت و پتانسیل کومه‌له بود عملاً زمینه و نطفه یک بحران جدی را برای خود فراهم ساخت. بحرانی که به دلایل معین و فاکتورهای متعددی در آن شرایط امکان بروز فوری و علنی پیدا نکرد

و به تعویق افتاد^{۱۶} تا در شرایط دیگری و در آینده با مطرح گشتن و وارد شدن فاکتورها و مولفه‌های جدید در اوضاع سیاسی (بیشتر از همه محدودیت‌های جنبش کردستان و عدم موفقیت تجربه حکا) زمینه‌های لازم بروز آشکار همه‌جانبه و وسیع تر آن فراهم و کل موجودیت جریان کومه‌له و ضرورت هستی و موقعیت و جایگاه واقعی آن بار دیگر به چالش کشیده شود و به مثابه یک پدیده اجتماعی و تاریخی به موضوع اصلی جدل واقعی بین گرایش‌های و نگرش‌های سیاسی مختلف تبدیل و نیاز به اصلاح و تغییر این سیاستها را همچون یک ضرورت مبرم و حیاتی در پرتو و محک یک تجربه عملی گوشزد کند .

جمع بندی و نتیجه گیری

در خاتمه برای احتراز از طولانی شدن مطلب و رعایت ایجاز به عنوان یک جمع‌بندی و نتیجه گیری کلی، هدف و منظورم را از نگارش این نوشته در چند نکته زیر بطور خلاصه بیان و ارائه میکنم.

• - دفاع از هویت طبقاتی کومه‌له و تعلق آن به کارگر و زحمتکش و قشر محروم و ستمدیده مردم کردستان و به این اعتبار هم وابستگی آن به جنبش چپ و کمونیستی در کلیه مراحل و فازهای فعالیت این جریان، علیرغم کمبودهای آن و در عین حال تاکید و دفاع از سنتها و ارزشهای انقلابی این جریان که امروز از هر طرف مورد تحریف و تخریب قرار گرفته است.

• - تلاش برای روشن نمودن مکان و خاستگاه اجتماعی کومه‌له و تاکید بر این مسئله که این جریان محصول جامعه کردستان و ضرورت و فلسفه

^{۱۶} - من اساساً دو عامل عمده رادر به تعویق افتادن بحران مهم و دخیل میدانم یکی شرایط و اوضاع و احوالی بود که کومه‌له در آن قرار داشت یعنی درگیر بودن با یک جنبش توده‌ای و پیشبرد چنین امر مهمی و مسائل مربوط به آن، دوم فاکتور تشکیل حزب کمونیست هم به عنوان تجربه ای تازه و هم به مثابه یک پدیده که یک آرزوی دیرینه و همیشگی ما و همه انسانهای مبارز و کمونیست های راستین بود.

وجودی آن در اساس مرتبط و پیوست به نیازهای مبارزه طبقاتی و جنبشهای اجتماعی درون این جامعه است و باید در این چهار چوب اجتماعی به اهداف و استراتژی و برنامه و سیاستهای آن برخورد شود.

• - توضیح زمینه و نطفه‌های اولیه بحران کومه‌له و نشان دادن این حقیقت که پایه‌های اصلی شکل گیری این بحران به دورانه‌های قبل از انشعابات درون این تشکیلات بر میگردد و ریشه اصلی آن به عدم توجه و جوابگوئی درست کومه‌له به نیازهای مبارزاتی و معضلات اجتماعی درون جامعه و اتخاذ تصمیماتی که متناقض با ضرورتها و مکانیسمهای اجتماعی درون آن بود، بخصوص ظاهر شدن تشکیلات کومه‌له در قالب یک حزب سراسری و تعیین اهداف خود در این چهار چوب که با وضعیت واقعی و عینی این تشکیلات خوانائی نداشت و عملاً هم از عهده آن خارج بود و در اساس ناشی از عدم آگاهی جریان کومه‌له از موقعیت و مکان و جایگاه واقعی خویش بود. چنانچه کسی یا جریانی بخواهد برای رفع بحران کنونی چپ در کردستان تلاشی جدی بخرج دهد بدون توجه به این مسائل پایه‌ای و بدون بازنگری این سیاستها و این تصمیمات در گذشته نمیتواند راه حل درست و مناسب و قابل قبولی برای آن در آینده ارائه کند.

• - بلاخره میخواهم توضیح آخر را به این نکته اختصاص دهم که چرا در ارتباط با بحران، من آگاهانه از مسئله بررسی تجربه حزب کمونیست ایران فاکتور گرفته‌ام و در اینجا به آن نپرداختم. صرف نظر از اینکه احتیاج به توضیحات مفصلی داشت و بنا به دلیل طولانی شدن ناخواسته خود این نوشته و اینکه ترجیحاً نمیخواستم تنها به یک اظهار نظر کوتاه در این باره اکتفا کنم. اما دلیل اصلی تر آن این است که همچنانکه تعلق جریان کومه‌له به جنبش کمونیستی، و کمونیست بودن کومه‌له به هیچ وجه به دخالت و تاثیرگذاریهای دیگران از خارج این جریان مربوط نمیشود و من این چنین ادعائی را غیرواقعی و غیر منطقی و مغایر با تاریخ حقیقی کومه‌له و آن را پوچ و نادرست میدانم، اشتباهات یا انحرافات کومه‌له را هم نتیجه "نفوذ

عوامل خارجی و توطئه گری آنها" نمیدانم بلکه این خود کومه‌له و تصمیمات خود این جریان و تاثیرپذیری آن از مسائل و تحولات اجتماعی در دوره‌های مختلف است که بر روند حرکت و مسیر تکامل آن نقش تعیین کننده گذاشته و یا میگذارد و باید در این چهار چوب آنرا دید و به آن توجه نمود. در نتیجه اینکه کومه‌له با چه جریانی اتحاد کرد و این پروسه اتحاد چگونه پیش رفت و چه سیاستی ناظر بر آن شد و غیره... موضوعاتی هستند که در درجه دوم قرارخواهند داشت که امیدوارم در فرصتی دیگر و جداگانه به آنها هم بپردازیم. بدون شک پرداختن به این مسئله و بررسی دقیق و همه جانبه جنبه‌های مثبت و منفی این تجربه تاریخی اهمیت ویژه‌ای در روشن تر نمودن بیشتر خود بحران خواهد داشت و در مرحله بعدی تر کمک بسیار زیادی به تعیین درست مسیر حرکت جریان سوسیالیستی و آینده آن در کردستان خواهد نمود.

ژانویه ۲۰۰۹